

# عبدالبهاء، ملیت‌گرایی و هجرت یهودیان به فلسطین

## کامران اقبال

مدیر بازنشسته بخش تاریخ اسلامی خاورمیانه دانشگاه بوخوم، آلمان

Kamran Ekbal

ekbal.kamran@googlemail.com



قصداً از عفو و سماح نه این است که اگر ملل سائره بر شما هجوم کنند، خانمان شما را بسوزانند، اموال را غارت کنند، بر اهل و عیال و اولاد تعدی نمایند و هتک ناموس کنند، شما در مقابل آن لشکر ستمکار تسلیم شوید تا هر ظلم و تعدی مجری دارند.

و اگر بر ظالمان خونخوار که مانند سباع درنده هستند قهر و غضب نماید بسیار ممدوح است.

ظهور دیانت بهائی زمانی وقوع یافت که استعمار به اوج خود رسیده بود. قدرتهای بزرگ مشغول تقسیم جهان در میان خود بودند و در نتیجه، بیش از ۸۰ درصد کره زمین در اشغال استعمارگران بود. قدرت و اهمیت استعمار در این مرحله از تاریخ به حدی بود که قرن نوزدهم در علوم سیاسی و تاریخ به عصر استعمار شناخته می‌شود. همین مرحله، که عصر امپریالیسم نیز نام گرفته است، شاهد پیدایش صهیونیسم بود، جنبشی که منجر به تأسیس کشور اسرائیل و آوارگی ملت فلسطین از سرزمین آبا و اجدادی خود شد و آنچه را امروزه بحران خاورمیانه نامیده می‌شود بنیاد نهاد.

آثار بهائی درباره این دو پدیده مهم تاریخی چه می‌گویند؟ آیا ممکن است بنیادگذاران دین بهائی این گونه پدیده‌ها و جریانات بنیادین قرن نوزدهم را نادیده گرفته و مسکوت نهاده باشند؟ آیا ممکن است به سبب تعلیم 'عدم دخالت در امور سیاسی' در این آثار کمترین اشاره‌ای به این امور نرفته باشد؟ آیا واقعاً بدبختی و آوارگی ملت فلسطین را می‌شود، چنانکه برخی تصور می‌کنند، مرتبط با 'وعده‌های الهی' و به‌خصوص 'رجعت یهود در آخرالزمان' دید؟ آیا واقعاً رواست بهائینی که با تهمت‌های باطل و پی‌گیری 'نوکری استعمار' یا 'عوامل اسرائیل' روبه‌رویند دیدگاه‌های واضح و صریحی را که در آثار این دین درباره بسیاری از این مطالب آمده است در نظر نیاروند و از طرح پاسخ صرف نظر کنند؟ نکته اینجاست که این مسایل، که در آثار بهائی به صراحت و فراوانی بدان اشاره شده است، تا حال کمتر محل توجه واقع شده است.

کامران اقبال (دانش‌آموخته دکتری اسلام‌شناسی دانشگاه کیل آلمان، ۱۹۷۶) متولد بیروت است و در دانشگاه‌های گراتس اتریش، هامبورگ و کیل آلمان و نیز کمبریج تحصیل کرده است. استادیار السنة شرقی در دانشگاه‌های هامبورگ و کیل بوده و مدیریت بخش تاریخ اسلامی خاورمیانه را در دانشکده تاریخ دانشگاه بوخوم آلمان برعهده داشته است. دو دوره نیز استاد میهمان دانشگاه اسن در آلمان بوده است. تحقیقات او در زمینه اسلام، خاورمیانه و آئین بهایی است و مقالات متعددی در این حوزه‌ها در مجلات علمی آلمان و انگلیس منتشر کرده است.



عبدالبهاء در شینکاگو. دکتر ضیاء بغدادی نفر اول دست چپ‌شان است و نفر اول دست راست‌شان با پایون میرزامحمود زرقانی است.

در این مقاله، با استناد به الواح، مکاتیب و خطابات عبدالبهاء دیدگاه‌های ایشان را در این زمینه‌ها بررسی خواهیم کرد، از جمله مسئله استعمار و حق مقاومت در مقابل دست‌اندازی‌های استعمارگران، مسئله ملیت و ملیت‌گرایی و مسئله هجرت یهودیان به فلسطین. سواى آنچه از قلم عبدالبهاء صادر شده است، مرجع مهم دیگر ما در این بررسی سفرنامه دکتر ضیاء بغدادی است که در ۱۹۲۰ به فلسطین سفر کرد و مدتی در حضور عبدالبهاء به سر برد. بررسی حاضر جنبه مهمی از تاریخ بهائی را روشن می‌سازد که تاکنون کمتر بدان توجه شده است تا شاید راه را برای تحقیقات بیشتر در این زمینه هموار کند.

## ۱. بسط سلطه و نفوذ استعمار بر خاورمیانه در قرن نوزدهم

حمله ناپلئون به مصر و اشغال آن در ۱۷۹۸ نخستین حمله به یکی از کشورهای بزرگ جهان اسلام پس از جنگ‌های صلیبی بود. هدف ناپلئون تسخیر متصرفات انگلیس در هندوستان و قطع خطوط و راه‌های تماس آنان با شرق و همچنین، تبدیل مصر به یکی از مستعمرات فرانسه بود. این امر موجب شد انگلیس برای آن که مانعی بر سر راه ناپلئون ایجاد کند نفوذ خود را در ایران بسط دهد.

اشغال مصر طولانی نشد و در ۱۸۰۱، چندی بعد از نابودی ناوگان فرانسوی در مصب نهر نیل به دست درباردار انگلیسی، نلسون، خاتمه یافت. این امر آغاز مرحله جدیدی از رقابت بین دو قدرت بزرگ خاورمیانه، انگلیس و فرانسه، بود که بزودی روسیه تزاری نیز بدانان پیوست. این رقابت تا ۱۹۰۴ که بین این سه کشور معاهده مشهور حسن تفاهم (Entente cordiale) بسته شد، ادامه پیدا کرد و حتی بعد از آن معاهده نیز خاتمه نیافت.

اشغال مصر به دست ناپلئون تأثیرات بسیاری بر جای گذاشت که از آن جمله است نفوذ فرهنگ غرب و غربزدگی در خاورمیانه و پیدایش ایده‌ئولوژی‌های نوینی مثل ملی‌گرایی و امثال آن و نیز مانند اسلام سیاسی و جنبش وحدت جهان اسلام که تا آن هنگام در منطقه ناشناخته بود. حمله ناپلئون بیش از هر چیز پای استعمار و امپریالیسم را به خاورمیانه و شمال آفریقا باز کرد. ارتش فرانسه الجزایر را در ۱۸۳۰ اشغال کرد و مدتی بعد جزء لایتجزای فرانسه اعلام شد. در ۱۸۸۱، تونس به همین وضعیت دچار شد و مراکش (مغرب) در ۱۹۰۱ تحت استعمار فرانسه قرار گرفت. بدین ترتیب، فرانسه سلطه استعماری خویش را در منطقه پایه‌گذاری کرد و سپس، برای بسط نفوذ خویش در

ساحل شرقی مدیترانه از طریق مسیحیان مارونی لبنان تلاش کرد. دول استعماری که در ۱۸۱۴ بر ۳۵ درصد کره زمین تسلط داشتند، در ۱۹۱۴، حدود ۸۵ درصد دنیا را مستقیماً تسخیر کرده بودند.<sup>۱</sup>

کشورهای شرق مدیترانه، و در درجه اول ایران، به سبب موقعیت مهم سوق‌الجیشی و استراتژیک خود برای حفظ منافع امپراطوری (امپریالیستی) اقتصادی و تجاری انگلیس در هندوستان اهمیت فراوانی داشتند. همچنین، علت اشغال عدن در جنوب یمن به سال ۱۸۳۹ اهمیت استراتژیک آن در سر راه دریایی بحر احمر به هندوستان بود.

بعد از اخراج قوای فرانسه از مصر با مشارکت انگلیس و عثمانی، محمدعلی پاشا (۱۸۰۵-۱۸۴۸) حکومت مصر را به قبضه گرفت و اصلاحات گسترده‌ای را در آن کشور آغاز کرد. او نظام ارباب‌رعیتی و شبه‌فئودالی مملوکان مصر را قلع‌و‌قمع کرد و با ضبط اراضی زراعتی آنان و تشکیل نوعی انحصار دولتی (state monopoly)، توانست با کاشت و صدور پنبه و گندم درآمدهای هنگفتی به صندوقخانه خویش واریز سازد. این امر منجر به تغییرات اجتماعی اقتصادی خیره‌کننده‌ای شد. صنعت بسیار ترقی کرد، دانشکده‌های فنی و نظامی و دانشکده پزشکی تأسیس و شاگردان مصری برای تحصیل به فرانسه اعزام شدند. نظام جدید با کمک انقلابیون سن-سیمون‌بست فرانسوی بنیاد یافت و ناوگان مصر به‌سرعت بر ناوگان عثمانی برتری یافت که شرق مدیترانه را در آن دوران تحت اختیار مطلق خود داشت. ارتش جدید مصر وهابی‌های عربستان و قیام ملیون یونانی را سرکوب کرد و مصر این دوران، از لحاظ ترقی صنعتی و اجتماعی - اقتصادی، نظیر کشورهای ایرلند و ژاپن شد.<sup>۲</sup>

ریشه‌های عقیده ملی‌گرایی عرب (Arab Nationalism)، یعنی اعتقاد به اینکه عرب‌ها ملت واحدی را تشکیل می‌دهند، به‌خصوص در نهضت زبان و فرهنگ جدید

<sup>1</sup>Edward W. Said, *Orientalism* (London: Routledge & Kegan Paul, 1978), 41.

<sup>2</sup>Alexander Schölich, "Der arabische Osten im neunzehnten Jahrhundert 1800-1914," in Ulrich Haarmann, *Geschichte der Arabischen Welt* (München: C. H. Beck, 1991), 365-431, quote on 367 ff.; Afaf Lutfi al-Sayyid Marsof, *Egypt in the Reign of Muhammad Ali* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984), 162;

کامران اقبال، "تجدد در مصر و ایران در قرن نوزدهم میلادی در رابطه با فکر بابی و بهائی،" در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۸)، جلد ۱۶، ۱۶۸-۱۹۴.

عرب، در نیمه دوم قرن نوزدهم در همین اصلاحات محمدعلی پاشا سرچشمه دارد. هنگامی که قشون مصر در ۱۸۳۱ سوریه و فلسطین را اشغال کرد، اصل مهمی از اصول وحدت و استقلال منطقه تحقق یافت. ارتش مصر به رهبری ابراهیم پاشا، فرزند ارشد محمدعلی پاشا، سوریه را اشغال کرد، تا نزدیکی های حصار قسطنطنیه رسید و دولت عثمانی را به مرز سقوط کشانید. قدرت های بزرگ جهانی، مخصوصاً انگلیس، در طول قرن نوزدهم مانع فروپاشی عثمانی بودند. عثمانی برای آنها سد راه روسیه و بسط و توسعه نفوذ آن به آب های گرم خلیج فارس و مدیترانه بود. دخالت مستقیم قدرت های اروپایی با پیاده کردن قوا در سواحل لبنان در ۱۸۴۰ منجر به عقب نشینی ارتش مصر از خاک عثمانی و سوریه شد و به اصلاحات محمدعلی پاشا و برنامه های وسیع و دامنه دار نوگرایی او ضربه کشنده ای وارد کرد که بدان خاتمه داد. مصر که از دوران فراعنه به انبار غله خاورمیانه معروف بود و قبل از انقلاب کبیر فرانسه حتی به آن کشور اروپایی گندم صادر می کرد، به کشوری تابع و وابسته تبدیل شد که امروزه باید نان و خوراک خود را از امریکا و غرب فراهم کند. بعد از افتتاح کانال سوئز در ۱۸۶۹، یک سال بعد از سرگونی بهاء الله از ادرنه به فلسطین، نخست وزیر یهودی تبار انگلیس، بنجامین دیزرائیلی توانست با خدعه قسمت اعظم سهام شرکت کانال سوئز را از دست فرانسه درآورد و بدین طریق، فرانسه را از مصر خارج سازد. قروض فراوان حکمرانان مصر، خدیوهای دودمان محمدعلی پاشا که اکنون تحت الحمایه انگلیس بودند، نظارت دوگانه انگلیس و فرانسه را در ۱۸۷۹ بر مصر تحمیل کرد.

احساسات ضد استعماری و ضد اروپایی رفته رفته زیاد شد و قیام ملت مصر به رهبری یکی از افسران ارتش، احمد عربی پاشا (۱۸۳۹-۱۹۱۱)، منجر به این شد که ناوگان انگلیس اسکندریه را بمباران و ارتش مصر را در ۱۸۸۲ متلاشی کند که خود سبب اشغال آن کشور در همان سال شد. ناسیونالیسم عرب و جنبش

اسلامیون وحدت طلب پان اسلامیت، که اساس ایده-نولوژی آن دوران را تشکیل می داد، خواستار حق خودمختاری و رهایی از سلطه خارجیان بودند. قیام جدید میلیون مصر در ۱۹۱۹ به رهبری سعد زغلول (۱۸۵۸-۱۹۲۷)، یکی از اتباع عربی پاشا و از شاگردان سیدجمال الدین (اسدآبادی) افغانی (۱۸۳۸-۱۸۹۷) که خواستار شرکت در کنفرانس صلح پاریس در خانمه جنگ جهانی اول شده بود، سرکوب و زغلول به جزیره مالتا تبعید شد.

بسط نفوذ استعمارگران و خفقان ملل آن منطقه همواره با مقاومت شدید مردم همراه بود. جنبش های ضد استعماری از قیام عبدالقادر جزائری در سال های ۱۸۳۳-۱۸۴۷ تا قیام قبیله نشینان کوهستان های اطلس در مراکش، تا مبارزه عربی پاشا و زغلول در مصر هیچ گاه خاتمه نیافتند.<sup>۳</sup> برعکس امروز، این گونه جنبش های استقلال طلبانه جهان عرب در آن ایام نزد مردم اروپا و امریکا بسیار محبوب بود. اعلان جهاد امیر عبدالقادر جزائری بر علیه استعمارگران فرانسوی که نزد بسیاری از امریکاییان به 'جورج واشنگتن مغرب' معروف شده بود، آنها را به تأسیس شهری در ایالت آیووا به نام او، القادر، برانگیخت.<sup>۴</sup> آنها هنوز خوب و با قدردانی و احترام زیاد به یاد داشتند که مغرب اولین کشوری بود که استقلال امریکا را به رسمیت شناخته بود. با این همه، چندی پیش کشیشی با نام تری جونز در همین امریکا توانست دو بار قرآن مجید را علناً و بی کمترین مسئله ای به آتش بکشد.<sup>۵</sup>

## ۲. رخنه غرب در ایران

رقابت انگلیس و روس در ایران کشور ما را به شکل نیمه مستعمره درآورد. سیاست اعطای امتیاز به اتباع انگلیس و روسیه چیزی جز حراج کامل مملکت و منابع ثروت آن و بخشیدن آن به افراد یا شرکت های خارجی نبود. از آن جمله است واگذاری امتیاز تلگراف در ۱۲۴۱ش/۱۸۶۲ و امتیازات رویتر شامل ساختمان راه آهن و آبیاری و خیابان و تأسیس بانک سلطنتی. همه این امتیازات تحت فشار دولت روسیه و با خسارت مالی فراوان لغو شدند. امتیاز جدید رویتر در ۱۲۶۸ش/۱۸۸۹ برای تأسیس بانک سلطنتی ایران و اعطای امتیاز تنباکو در همان سال به فردی انگلیسی، همه و همه باعث اوج گیری حرکت های اعتراض آمیز وسیع اقشار متفاوت ایران به رهبری علما شد. ترس ناصرالدین شاه از این جنبش ها او را وادار کرد امتیاز تنباکو را در سال بعد لغو کند. توافق نامه دولت ایران با رویتر به سال ۱۲۷۱ش/۱۸۹۲ در این خصوص واردات گمرکی خلیج فارس را تحت تصرف رویتر قرار داد.

<sup>3</sup> Albert Hourani, *A History of the Arab Peoples*, Harvard University Press and Warner Books (Cambridge: Mass, 1991), 265-298; P. M. Holt, Ann K. S. Lambton and Bernard Lewis (eds.), *The Cambridge History of Islam* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), vol. 1, 385 ff.

<sup>4</sup> [http://en.wikipedia.org/wiki/Elkader,\\_Iowa](http://en.wikipedia.org/wiki/Elkader,_Iowa);  
<http://vivalalgerie.wordpress.com/2010/03/06/el-emir-abdel-kader/>

<sup>5</sup> <http://www.rawstory.com/rs/2012/04/29/pastor-terry-jones-burns-koran-again/>

در این دوره، روابط فرهنگی با غرب فروپاشی بسیاری از عادات سنتی را تشدید کرد. در ایران نیز دوره‌ای از روشن‌گرایی، شبیه نهضت فرهنگی مشرق عربی، پدید آمد. خواسته‌هایی مثل عدالت و قوانین اساسی مشروطه و برانداختن حکم استبداد بیشتر و بیشتر طلب می‌شدند. علاوه بر انجمن‌های مخفی، روشنفکران و بعضی از طبقات روحانیون، بابی‌ها و بهائیان نیز نقش مؤثری در بیداری ایرانیان و آماده‌کردن آنها برای اصلاحات و درک لزوم مشروطه داشتند.<sup>6</sup> عبدالبهاء خود دور فعالی در این زمینه داشت. از جمله در رساله مدنیه، که در ایام حیات بهاء‌الله و به دستور ایشان در ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵ به رشته تحریر در آورده است و عموماً خطاب به مردمان شرق و خصوصاً مردمان ایران بود، می‌نویسد:

ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی، متبوع و مطاع کل افاق بودید حال چگونه از عز قبول بازمانده در زاویه خمول خزیده‌اید. منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید. اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌اید. سبب نورانیت افاق بوده‌اید، حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت بازمانده‌اید. چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیه خود را ادراک ننمایید. کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک وسائط معارف و مدنیت بکوشید. آیا سزاوار است که طوائف و قبائل اجانب فضائل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و وارثید محروم بمانید؟<sup>7</sup>

ایشان مردمان شرق را تشویق به تماس با غرب می‌کردند که علوم و معارف جدید را از آنها فرا بگیرند. برای عبدالبهاء، علت اصلی ترقی اروپاییان آمادگی آنها برای

قبول حقیقت بود، حتی اگر آن حقیقت با رأی خودشان موافق نباشد. عبدالبهاء بر آزادی فکر و آزادی عقیده تأکید می‌کند. در یکی از خطاباتشان در امریکا به فرق بزرگ بین دموکراسی مدرن و نظام استبداد اشاره می‌کند و می‌گوید که در تحت نظم استبداد مردم آزادی نداشته و لذا پیشرفت معوق می‌ماند، در حالی که در نظام دموکراسی چون آزادی فکر و کلام محدودیت ندارد، پر عظمت‌ترین پیشرفت‌ها مشاهده می‌شود. می‌گوید همچنان که در جهان سیاست آزادی فکر لازم است، در عالم دین نیز بایست این‌گونه آزادی فکر موجود باشد. ایشان به خصوص بر آزادی وجدان و حق فکر و کلام تأکید می‌کند و آن را سبب و علت اصلی تمدن می‌دانند: "ملاحظه بفرمایید چه فرق عظیمی بین دموکراسی مدرن و نظام‌های استبدادی قدیم موجود است. تحت نظام استبداد افکار آزاد نیستند و لذا پیشرفت کند است. در حالی که در دموکراسی چون فکر و کلام محدودیت ندارد بزرگ‌ترین پیشرفت‌ها دیده می‌شود..."<sup>8</sup>

ایشان با تحسین به این امر اشاره می‌کند که اروپاییان حتی حاضر بودند خطاباتشان را، با اینکه با آرای ایشان موافق نبوده‌اند، در روزنامه‌های خود منتشر سازند: "بعد فرمودند یک مسئله است که سبب ترقی اروپاییان شده و آن قبول حقیقت است بعد از تحقیق و احقاق حق ولو مخالف رأی‌شان باشد. ابدأ اعتراض نمی‌کنند و حقیقت را مذعن‌اند. در جامعه آکسفورد که خیلی مشهور است و رتبه اولی را در دنیا دارد از برای پروفیسورها نطق کردم. نطق مرا در مجله جامعه و جریده کرستین کامن‌ولث (Christian Commonwealth) طبع کردند..."<sup>9</sup>

این حق اساسی آزادی فکر و کلام که عبدالبهاء به آن اشاره می‌کند متأسفانه حتی در جامعه بهائی هم هنوز به صورت صحیح مستقر نشده است.

هفت سال بعد از تحریر، چنان که در مقدمه کتاب آمده است، در ربیع الاول ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲ با عنوان اسرار الغیبیه لاسباب المدنیه بدون ذکر نام نویسنده در بمبئی با چاپ سنگی منتشر شد و برای دومین بار در ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱ با اجازه عبدالبهاء تحت عنوان الرساله المدنیه با چاپ سری در قاهره به چاپ رسید.

<sup>8</sup> "Consider what a vast difference exists between modern democracy and the old forms of despotism. Under an autocratic government the opinions of men are not free, and development is stifled, whereas in democracy, because thought and speech are not restricted, the greatest progress is witnessed," Abdu'l-Bahá, *The Promulgation of Universal Peace* (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1982), III, 197.

همه ترجمه‌ها در این مقاله از نگارنده است.

<sup>9</sup> دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع)، ۳۰۶.

برای تأثیر بهائیان بر جنبش‌های روشنگری و مشروطیت بنگرید به تورج امینی، رستاخیز پنهان، بازگشایی نسبت آیین‌های بابی و بهائی با جریان روشنفکری ایران، جلد اول، میرزا آقاخان کرمانی - میرزا ملکم خان (سوند: انتشارات باران، ۱۳۹۱ش/۲۰۱۲)؛ فریدون وهمن، "تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت مشروطیت ایران"، در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۵)، جلد ۶، ۱۷۷-۲۰۷؛ فریدون وهمن، "نفوذ اندیشه‌های بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران"، در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵)، جلد ۱۵، ۵۸-۹۳؛ Juan R. I. Cole *Modernity and the Millennium, The genesis of the Baha'i Faith in the Nineteenth-Century Middle East* (New York: Columbia University Press, 1989); Mooljan Momen, "The Baha'is and the Constitutional Revolution: The case of Sari, Mazandaran 1906-1913," *Iranian Studies*, 41:3 (June 2008), 343-363.

<sup>۱۰</sup> عبدالبهاء، رساله مدنیه صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء (لانگه‌ناین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۴)، ۱۰۸-۱۰۹ این کتاب

در همان حینی که عبدالبهاء دعوت به توجه به غرب و فراگرفتن علوم مفیده از آنجا می‌کردند، همچنان نسبت به تقلید کورکورانه از غرب نیز پرهیز و هشدار می‌دادند: "گمان می‌نمایند که به واسطه تقلید از اهالی غرب و به واسطه افکار مختلفه مشوشه اهالی ایران ترقی می‌نمایند. هیهات هیهات."<sup>۱۰</sup>

جنش‌های مردمی بالاخره مظف‌الدین‌شاه را در حال احتضار مجبور کرد خواسته‌های ملت را قبول و فرمان تأسیس مجلس شورا را امضا کند. در اولین جلسه مجلس (۸ دی ۱۲۸۵ ش/۳۰ دسامبر ۱۹۰۶)، قانون اساسی تصویب شد و شاه چند روز بعد فوت کرد. در دوران سلطنت محمدعلی‌شاه (۱۲۸۶-۱۲۸۸ ش/۱۹۰۷-۱۹۰۹) مملکت دستخوش بحران‌های بزرگ شد. عهدنامه ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلیس ایران را به مناطق نفوذ این دو قدرت تقسیم کرد و شاه امر به بمباران مجلس داد. پس از خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت، احمدشاه، فرزند نابالغ او، را بر تخت سلطنت نشاندند.

در این دوران از قرن نوزدهم که به تجاوز مسالمت‌آمیز (pénétration pacifique) معروف شده است، با بسط نفوذ قدرت‌های بزرگ جهانی کشور به زانو درآمد، فساد و فروپاشی بنیادهای اجتماعی و سیاسی کشور بدانجا رسید که مورگان شوستر، کارشناس مالی امریکایی که در ۱۲۹۰ ش/۱۹۱۱ برای اصلاح مالیه به ایران آمده بود، کتاب مشهور خاطرات سفرش به ایران را اختناق ایران (*The Strangling of Persia*) نامید.<sup>۱۱</sup> اوضاع ناگوار کشورهای خاورمیانه موضوع روز بود و عبدالبهاء هیچ‌گاه درباره آن اوضاع سکوت اختیار نکرد.

### ۳. نظرگاه‌های عبدالبهاء درباره استعمار

مانند پدر عالیقدر خود، که در الواح ملوک و رؤساء آنها را به خلع سلاح و اتفاق بین‌المللی دعوت کرده بود، عبدالبهاء نیز در طول حیات خود وحدت عالم انسانی و صلح جهانی را اعلام و ابلاغ می‌کردند. برای عبدالبهاء، آزادی یکی از شروط تحقق صلح جهانی است و می‌فرمایند: "آزادی و برابری نسبت به عموم ملل و اقوام لازم است."<sup>۱۲</sup> خواهیم دید که عبدالبهاء سلب حقوق و آزادی ملل و اقوام عرب در شمال آفریقا و فلسطین را علناً محکوم و نکوهش کرده‌اند. ایشان همچنین در مجمعی از سیاه‌پوستان امریکایی در واشنگتن تأکید می‌فرمایند:

در این دنیا چیزی پر ارزش‌تر از آزادی نیست. شما نمی‌دانید، ولی من که چهل سال در زندان بودم می‌دانم. من قدر و ارزش نعمت آزادی را می‌شناسم. شما اکنون در آزادی زندگی می‌کنید

و از هیچ‌کس ترس ندارید. آیا چیزی پر عظمت‌تر از این هست؟ حریت، آزادی، امن و آسایش! اینها نعمت‌های لایتنه‌ای الهی‌اند.<sup>۱۳</sup>

عبدالبهاء نیز مانند پدر بزرگوارشان به دقت مراقب همه جریانات سیاسی جهان بودند و تأثیر شدید خود را از حمله استعمارگران و عواقب آن به صراحت بیان می‌داشتند. در نامه‌ای خطاب به تولستوی که گابریل (جبران) دی ساسی، بهائنی فرانسوی سوری‌الاصل، در ۱۹۰۱ برای او برده بود می‌فرمایند:

به آن مرد محترم [تولستوی] بگو غرب قرن هاست که بر شرق با سربازان و اسبان خود تاخته، تا امروز نیز می‌تازد [و مانند راهزنان] سطو می‌کند و می‌خواهد با تمام قوا به این حمله تا روز رستاخیز ادامه دهد. انبوه سربازان ایشان را می‌بینی که مثل شیران از جنگل‌های غرب به میدان‌های نبرد در شرق حمله برده‌اند. لشکری از ثروت، لشکری از صنعت، لشکری از تجارت و لشکری از سیاست، همچنین لشکری از فرهنگ (معارف) و لشکری از اکتشافات، و سربازان بی‌شمار که از غرب با سلاح‌های برنده هجوم آورده مشغول تسخیر همه مناطق شرق است. از جمله فتوحات جدیدشان چین است، و شرق را ابداً برای مقاومت در برابر این ارتش‌های پر قدرت و سربازان بی‌شمار و قدرتمند نیست. انسان دانا پیامدهای این امر عظیم را درک می‌کند و نیازی به دلیل در این مورد ندارد. لذا شما ای مرد جلیل در عواقب این امور به دقت تفکر بفرما. آیا تصور این را می‌کنی که شرق با وسائل تدبیر و ترتیب و تعدیل [امور] بتواند در آینده در مقابل حملات غرب از خود محافظت و نگهداری بکند، هر قدر هم که این را او در نهایت مهارت و کمال انجام دهد؟ نه، قسم به پروردگار بخشنده‌ام، بلکه امور در خطری عظیم قرار دارند. و بدین سبب لازم است که اهل شرق در اکتشاف وسایل فعالی اقدام به عمل آورند، تا بدین ترتیب بتوانند از عزت و شرف و استقلال و آبروی خویش از دست تطاول‌گران

<sup>۱۰</sup> عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (مصر: مطبعة فرج‌الله الذکی: ۱۹۲۱)، جلد ۳، ۳۱۴.

<sup>۱۱</sup> William Morgan Shuster, *The Strangling of Persia: Story of the European diplomacy and Oriental intrigue that resulted in the denationalization of twelve million Muhammedans. Personal narrative* (New York: Forgotten Books, 1939/1968).

<sup>۱۲</sup> Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 390.

<sup>۱۳</sup> Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 52.

غرب دفاع کنند. بلاشک همه راه‌ها بسته و وسائل مفقودند، جز قوت الهیه و قدرت ربانیه و سطوت ملکوتیه و صولت لاهوتیه. این تنها نیرویی است که قادر بر مقاومت هرگونه هجوم و درهم‌پاشیدن هر لشکر و پراکنده‌ساختن هر عنید و شکست دادن به همه ارتش‌هاست، چنانکه این در قرن‌های نخستین [اسلام] معمول بوده است.

سپس، عبدالبهاء به حضرت مسیح اشاره می‌کنند که توانست با کلمه الهی، تنها و بدون یار و یاور، امم و ملل غرب را خاضع و خاشع سازد.<sup>۱۴</sup>

واضح است که عبدالبهاء در این مکتوب نه فقط به حملات نظامی غرب از طریق اشغال و تسخیر کشورهای شرق مانند اشغال شمال آفریقا به دست فرانسه و یا اشغال مصر به توسط انگلیس اشاره می‌کنند، بلکه با اشاره به بسط نفوذ و سلطه استعمارگران غربی از راه‌های سیاسی، فرهنگی، تجاری، صنعتی و مخصوصاً مالی غیر مستقیم به امپریالیسم اشاره دارند.

با اینکه در این مقاله از اصطلاحات استعمار با امپریالیسم استفاده شده است، تا حد اطلاع نگارنده، این اصطلاحات در نوشته‌های عبدالبهاء نیامده‌اند. چنانکه خواهیم دید، اشاره به مضمون این دو پدیده به فراوانی در آن نگارشات دیده می‌شود. اقلاً در دو جا ایشان مستقیماً به پدیده مستعمره اشاره می‌کنند. در کتاب النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، گفتگو بر سر ناهار، مجموعه صحبت‌هایی که لورا کلیفورد بارنی، یکی از خانم‌های امریکایی بهایی، هنگام سفرهایش به عکا از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ جمع‌آوری و در ۱۹۰۸ در مطبوعه مشهور بریل در شهر لیدن هلند چاپ کرده بود و اغلب به مفاوضات معروف است، می‌فرمایند:

ملاحظه می‌کنی که فردی از افراد انسان گنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمره خویش نموده، ثروت بی‌پایان یافته و منافع و واردات به مثابه سیل روان مهیا ساخته، ولی صدهزار نفر از بیچارگان دیگر ضعیف و ناتوان و محتاج یک لقمه نان مساوات و مواساتی در میان نیست. لهدا ملاحظه می‌کنی که آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر به قسمی مسلوب که حیات جم غفیری بی‌ثمر، زیرا ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختص به نفوسی معدود و سائرین در زیر بار گران مشقت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و آسایش محروم.<sup>۱۵</sup>

و هنگام سفرشان به امریکا در روز ۳ جون ۱۹۱۲ در بیلاق میلفورد می‌فرمایند:

فی الحقیقه این انصاف نیست که ممالک واسعیه به واسطه یک نقطه واحد حکومت شود. زیرا هر قدر عدالت و کفایت و کیاست اعضای آن مرکز زیاد باشد باز از احتیاجات لازمه هر بلد و محلی اطلاع تمام ندارند و در ترقی اطراف و نواحی منصفانه نمی‌کوشند. مثلاً حالا جمیع آلمانی‌ها برلین را خدمت می‌کنند و جمیع فرانسه پاریس را خدمت می‌نمایند؛ جمیع ممالک مستعمره یک پایتخت عظیمی را زینت می‌دهد.<sup>۱۶</sup>

نامه خطاب به تولستوی تصویر دقیقی از خفقان در ایران را به سبب رخنه قدرت‌های بزرگ در سیاست و اقتصاد و در امپراطوری عثمانی و در مصر قبل از اشغال ۱۸۸۱ به دست می‌دهد. همچنین، شرح دقیقی از اوضاع کنونی جهان امروز را نیز در بر دارد. این نکته که عبدالبهاء حملات غرب را منحصر به حمله‌های نظامی استعمار ندانسته، بلکه آن را شامل حمله اقتصادی و مالی امپریالیسم بر علیه کشورهای به ظاهر فقیر، و در حقیقت غنی جهان سوم از نظر ثروت‌های هنگفت منابع طبیعی می‌داند، در خطابات دیگر ایشان نیز آشکار است. در یکی از خطباتی که چندی قبل از شروع جنگ جهانی اول با حضور قنصل آلمان در فلسطین ایراد کردند، می‌فرمایند: «در این وقت دول متصل در تدارک حربیه می‌کوشند و اگرچه به‌ظاهر حرب نیست، ولی فی الحقیقه حرب دائمی مالی است.»<sup>۱۷</sup>

دو نکته دیگر که اهمیت دارد یکی فتوحات صدر اسلام است که با تمجید و تحسین کامل نه فقط در این نامه به

<sup>۱۴</sup> عبدالبهاء، من مکاتیب عبدالبهاء (البرازیل: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۲)، ۷۹-۸۰ همچنین بنگرید به عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه (مصر: مطبعة السعاده، ۱۹۱۴)، جلد ۲، ۶۷-۶۸. برازندگی کلمات در اینجا و در بقیه متن از نگارنده است. برای الواح تولستوی بنگرید به

Luigi Stendardo, *Leo Tolstoy and the Bahá'í Faith* (Oxford: George Ronald, 1985), 22ff; Moojan Momen (ed.), *The Bábí and Bahá'í Religions 1844-1944* (Oxford: George Ronald 1981), 54f.

<sup>۱۵</sup> النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، به اهتمام کلیفورد بارنی (لیدن: مطبعة بریل، ۱۹۰۸)، نسخه اینترنتی، ۲۰۷.

<sup>۱۶</sup> میرزامحمود زرقاتی، بدایع الآثار (چاپ ۳؛ لانگنهان: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۷)، جلد ۱، ۱۱۳-۱۱۴. نگارنده از آقای نعیم نبیل اکبر برای جلب توجه به این فقره سپاس گزار است.

<sup>۱۷</sup> عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، سه قسمت در یک جلد (لانگنهان: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۴)، جلد ۳، ۲۷-۲۸، (۷۱۳).

است... رنجبران و زحمتکشان بی بضاعت و بی گناه و بدبخت را از طریق مالیات هنگفت مجبور به فراهم ساختن مهمات و تسلیحات برای دولت‌هایی می‌کنند که جز تسخیر و اشغال سرزمین‌ها و غلبه بر رقیبان خود چیزی در نظر ندارند.<sup>۲۰</sup>

آشکار است که عبدالبهاء با پدیده استعمار و "تسخیر و اشغال سرزمین‌ها" به شدت مخالفت می‌ورزیدند. ایشان همچنین با نظر منفی به بالارفتن احساسات ملی‌گرای و ناسیونالیسم در اروپا می‌نگرند و آن را مقدمه جنگ و حملات جدید می‌دانند. در یکی از خطاباتشان در لژ تیوزفیس‌های شهر نیویورک در ۳۰ می ۱۹۱۲ می‌فرمایند:

دول بر سبیل مثال می‌پندارند که نظم جنگ مایه ترقی و پیشرفت است ... حمله و فتح و تسخیر اراضی دیگران، چپاول اموال و سرزمین‌های آنان، ریختن خون‌ها و بی‌رحمی به آنها باعث بر ترقی روز افزون و سعادت ملت پیروزمند است. لیکن این اشتباه فاحش است.<sup>۲۱</sup>

عبدالبهاء در سفر غرب از مشاهده رشد بی‌سابقه ملی‌گرایی بسیار غمناک بودند، زیرا چنین گرایشی را سرچشمه بدبختی‌ها و فاجعه‌های آینده می‌دانستند. در جواب نامه‌ای به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ می‌نویسند:

در وقتی که من در اروپا بودم، هر ملت می‌گفت وطن، وطن، وطن. من می‌گفتم جانم، این چه خبر است؟ این همه هیاهو از کجاست؟ این وطنی که شما برای آن داد و فریاد می‌کنید روی زمین است، وطن انسان است، هرکس در هر جا ساکن شود وطن او است. خدا این زمین را تقسیم نکرده است. جمیع یک کره است. این حدود که شما تعیین کرده‌اید، این حدود وهمی است. حقیقت ندارد. مثل آن است که در این اطاق یک خطوط حدود وهمی بکشیم و نصف آن را آلمان و نصف دیگری را انگلیس و فرانسه بگوئیم. خطوط وهمی که ابدا وجود ندارد.<sup>۲۲</sup>

تولستوی، بلکه در بسیاری مواقع دیگر ذکر شده است. دیگر جریانات روز و حمله انگلیس و قوای غرب به چین در نیمه دوم قرن نوزدهم است که در آن مکتوب بدان اشاره شده است. خواهیم دید که عبدالبهاء مستمرا در خطابات و مکاتیب یا در مجالس شبانه در منزلشان به وقایع و امور سیاسی اشاره می‌کرده‌اند، چه در رابطه با جنگ‌های بالکان یا حملات ایتالیا و اشغال لیبی و چه درباره برنامه‌های شبه‌نظامیان صهیونیستی و به خصوص تأسیس مستعمرات و کلنی‌های یهودی‌نشین در فلسطین. همه این اشارات و نظرگاه‌های عبدالبهاء قاطع و واضح‌اند و سوء فهم‌پذیر نیستند.

برای عبدالبهاء، اروپا به‌رغم تفوق در مادیات، از نظر روحانی عقب افتاده و تاریک بوده و فقط درگیر تنازع بقا است. در نامه‌ای خطاب به جناب سلام در چین می‌فرمایند: "در جهان اروپا مدنیت طبیعی خیمه برافراخته و لکن چقدر تاریک است. جمیع افکار متوجه منازعه در بقا است. هر روز تجدید سلاح است و تزئید مواد التهاب."<sup>۲۳</sup>

مرتب به این نکته اشاره می‌کنند که اروپا انبار مواد منفجره شده است و اروپاییان فقط در فکر تسخیر و اشغال کشورهای دیگرند. در "نطق مبارک ۲۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ در منزل مبارک پاریس برابر با ۲۰ نومبر ۱۹۱۱" هنگام سفرهایشان به غرب می‌فرمایند:

در ازمنه سابقه که چنین ترقیات مادیه نبود، به این شدت هم خون‌ریزی نبود. توپ کروپ نبود. تفنگ موزر نبود. مترالیوز دینامیت نبود. مواد جهنمی نبود. کشتی‌های زره‌پوش و کشتی‌های توربیت نبود. حالا که مدنیت مادیه ترقی کرده این آلات آفات بنیان بشر نیز ترقی کرده. حال از این مواد جهنمی عموم اروپا مهبای التهاب است، زیرا از مواد التهابیه پر است. خدا نکند آتش بگیرد، اگر آتش بگیرد کره ارض زیر و زبر می‌شود.<sup>۲۴</sup>

و همچنین در نطقی که در ۵ سپتامبر ۱۹۱۲، هنگام سفرشان به امریکا در کلیسای متودیست مونترئال کانادا ایراد کردند می‌فرمایند:

اروپا انبار باروت است در انتظار یک جرقه. ملل اروپا بر علیه یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند و کمترین شراره‌های همه آن قاره را به آتش خواهد کشید. آلات و وسائل حرب و مرگ به نحو غیر قابل وصفی روی به ازدیاد رفته و بار هزینه‌های جنگی باعث بر تحمیل مالیات طاقت‌فرسای بر دوش کشورها شده

<sup>۱۸</sup> عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۳، ۴۹ (۷۲۵)؛ نیز ۱۰۶.

<sup>۱۹</sup> عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۱، ۱۹۴. برای جبهه‌خانه باروت بنگرید به زرقانی، بدایع الآثار، جلد ۲، ۴۰؛ عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۱۲ و ۱۹۷؛ عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۱۱۵؛ عبدالبهاء، مجموعه خطابات، ۲۰۰، ۲۷۳، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۲ الخ. شماره صفحات براساس شماره‌های لاتینی صفحات مجموعه.

<sup>۲۰</sup> Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 317.

<sup>۲۱</sup> Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 156 ff.

<sup>۲۲</sup> عبدالبهاء، مجموعه خطابات، ۳۳۹ (۷۱۵)؛ عبدالبهاء، من مکاتیب عبدالبهاء، دارالنشر البهائیه، البرازیل ۱۹۸۲، جلد ۱، ۲۱۳.



همانجا نیز می‌فرمایند: "و این فکر وطن اگر در ضمن دایره محصوره ماند، سبب اول خرابی عالم است. هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید."<sup>۳۳</sup> در نظر عبدالبهاء، اروپا تمدن اخلاقی ندارد و پیروزی‌های نظامی‌اش ناپایدار است:

آیا طوائف و قبائلی که مغایر شیم حسنه عالم انسانی این گونه امور موحشه در مابینشان جاری است، چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند. علی‌الخصوص که نتیجه از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت. حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار نه، لهذا نزد اولی‌الالباب تقید و اهتمام را سزاوار نیست.<sup>۳۴</sup>

مردمان اروپا فقط همت می‌کنند سرزمین دیگران را اشغال کنند و همدیگر را نابود سازند. می‌فرمایند:

و اهالی اروپا در درجات عالیة تمدن اخلاق ترقی نموده‌اند، چنانچه از افکار و اطوار عمومی ملل اروپا واضح و آشکار است. مثلاً ملاحظه نمائید که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپا تغلب و اضمحلال یکدیگر است و در کمال گره باطن باظهار منتهی درجه الفت و محبت و اتحاد مشغول.<sup>۳۵</sup>

در نطق دیگری به تاریخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۹، مطابق ۲ نوامبر ۱۹۱۱، در پاریس مجدداً تکرار می‌کنند که اروپا فقط از لحاظ مادیات و نه معنویات و روحانیات ترقی کرده است: "من به اروپا و پاریس آمدم، ملاحظه کردم اروپا در مادیات نهایت ترقی را دارد و لکن روحانیات تأثیر و نفوذش چنانکه باید و شاید موجود نیست."<sup>۳۶</sup>

#### ۴. مقاومت بر علیه استعمار حق مشروع است

جنگ و خون‌ریزی به صورت اساسی نزد عبدالبهاء مذموم است. "حرب ممات است و صلح حیات" را ایشان مرتب تکرار می‌کنند.<sup>۳۷</sup> همچنین است "حرب آفت عالم انسانی است."<sup>۳۸</sup> به نظر ایشان، همه ملل بایست همگام و در یک زمان خلع سلاح شوند و تا حدی پیش می‌روند که می‌فرمایند تسلیحات به خودی خود جنگ‌آورند.<sup>۳۹</sup> لیکن برای این امر استثناء هم هست؛ برسیبیل مثال، هنگامی که کشوری در معرض تعدی قرار گرفته یا به اشغال قوای خارجی درآید. در رساله مدنیه، عبدالبهاء به حملات سرداران متعددی اشاره می‌فرماید که در تاریخ دست به کشورگشایی زده‌اند:

ملاحظه فرمایید که در امکان چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی مستقر گشتند. از آن جمله هلاکوخان و امیر تیمور گورکان که فی‌الحقیقه

قطعه عظیمه آسیا را در قبضه تصرف آوردند و اسکندر رومی و ناپلئون اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسه عالم گشودند.<sup>۴۰</sup>

عبدالبهاء در این فقره حمله ناپلئون به مصر و فلسطین (عکا) را در ۱۷۹۸-۱۷۹۹ به روشنی "دست تطاول گشودن" می‌نامد؛ یعنی دست‌اندازی غیر مشروع و توأم با جور و ستم و ظلم و تعدی. این لفظ را می‌توان برابر تجاوز (جنسی) همراه با زور دانست و شاید مانند اصطلاح سابق الذکر (pénétration pacifique) معنای تجاوز جنسی مسالمت‌آمیز نیز می‌دهد و نشان‌دهنده شدت مخالفت و تفر ایشان از این گونه حملات استعمارگرانه است.

در بخش دیگری از همان رساله، تا جایی پیش می‌روند که جنگ و مبارزه علیه این چنین عملیاتی را 'جوهر عدل' می‌نامند. می‌بینیم که نظریه عبدالبهاء بسیار نزدیک به طرح جنگ عادلانه (bellum iustum) است که از ایام یونانیان و رومیان مطرح بوده است. ایشان به نبردهای صلاح‌الدین ایوبی علیه صلیبیون اشاره می‌کنند: "که با سپاه بی‌شمار هجوم بر بریه‌الشمام و مصر نمودند... تا اینکه صلاح‌الدین ملک منصور ایوبی... بکلی ملوک و عساکر اروپا را از ممالک و سواحل بریه‌الشمام و مصر اخراج نموده، مایوس و منکوب بممالک اروپا مراجعت نمودند."<sup>۴۱</sup> پس جنگی مانند نبردهای صلاح‌الدین بر علیه صلیبیون، به منظور دفاع و به هدف عقب‌راندن لشکر بیگانگان متعدی و آزادی و رهایی ملت و کشور، می‌باید بر اساس بیانات عبدالبهاء جنگ عادلانه شمرده شود. می‌فرمایند:

بلی جهانگشایی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر [ویرانی] سبب تعمیر. مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی [دشمن ستمگر سرکش] صف جنگ بیاراید و یا آنکه به جهت جمع شمل [جمع آوردن] هیئت و ممالک متشسته پراکنده سمند [اسب] همت را در میدان جلاوت و شجاعت برانگیزد خلاصه محاربه‌اش مبنی بر نوایای صالحه

<sup>۳۳</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۱۰۵؛ نیز عبدالبهاء، من مکاتیب، جلد ۱، ۲۱۳.

<sup>۳۴</sup> عبدالبهاء، رساله مدنیه، ۷۴-۷۵.

<sup>۳۵</sup> عبدالبهاء، رساله مدنیه، ۷۱.

<sup>۳۶</sup> عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۱، ۱۰۰ (۱۰۷).

<sup>۳۷</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۱۰۱، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۸۰ و ۳۶۴ الخ.

<sup>۳۸</sup> عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۳، ۴۴ (۷۲۰).

<sup>۳۹</sup> H. M. Balyuzi, 'Abdu'l-Bahá. The Centre of the Covenant of Bahá'u'lláh (Oxford: George Ronald, 1987), 258.

<sup>۴۰</sup> عبدالبهاء، رساله مدنیه، ۷۹.

<sup>۴۱</sup> عبدالبهاء، رساله مدنیه، ۱۰۷-۱۰۸.

باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است.<sup>۳۳</sup>

[حتماً] آن گرگ را منع می فرمودند.<sup>۳۵</sup> و آنگاه تأکید می کنند که احیاناً شاید وضعیت پیش آید که حتی خودشان هم مجبور به دفاع بشوند:

باری قوام هیأت اجتماعیّه عدل است نه عفو. پس حضرت مسیح را مقصد از عفو و سماح نه اینست که اگر ملل سائره بر شما هجوم کنند خانمان شما را بسوزانند، اموال را غارت کنند، بر اهل و عیال و اولاد تعدی نمایند و هتک ناموس کنند، شما در مقابل آن لشکر ستمکار تسلیم شوید تا هر ظلم و تعدی مجری دارند. بلکه مراد حضرت مسیح معامله خصوصی در میان دو شخص است که اگر شخصی بدیگری تعدی نماید، متعدی علیه باید عفو نماید، اما هیأت اجتماعیّه باید محافظه حقوق بشریه نماید. مثلاً اگر کسی بر نفس من تعدی کند و ظلم و جفا روا دارد و زخم بر جگرگاه زند ابداً تعرض ننماید، بلکه عفو نمایم ولی اگر کسی بخواهد به این سید منشادی تعدی کند البته ردع و منع نمایم. هر چند در حق ظالم عدم تعرض به ظاهر رحمت است، لکن در حق جناب منشادی ظلم است. مثلاً اگر الان شخص عربی متوحش وارد این محل شود و با سیف مسلول [شمشیر از نیم کشیده] بخواهد تو را تعرض کند و زخم زند و قتل نماید، البته منع نمایم و اگر تو را تسلیم او نمایم این ظلم است نه عدل. اما به شخص من اگر اذیت نماید عفو کنم.<sup>۳۶</sup>

عبدالبهاء همچنین انتقادهایی را که معمولاً از حضرت محمد در غرب می شود مطرح می کنند و می فرمایند:

شما بانصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود، در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جفایی از آنها می فرمود و صبر می کرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت به بیابان می نمود و قبائل طاغیه باز دست بر نداشته، تعاقب می کردند و بر قتل عموم رجال و نهب [غارت] اموال و اسیری نساء و اطفال می پرداختند، آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک می کردند؟ این اگر بر نفس حضرت وارد، عفو و سماح می نمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و محمود. ولی اگر ملاحظه می کرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود، البته آن مظلومان را حمایت و ظالمان را ممانعت می فرمود، پس اعتراض بر حضرت محمد چیست؟<sup>۳۷</sup>

این مبدا جنگ عادلانه را بهاءالله نیز در کتاب اقدس تشریح کرده اند. می فرمایند که شکستگان را با دستان عدالت التیام دهید، اما صحیح ظالم را با تازیانه های فرمان های خداوند فرمان گذار خردمندان در هم بکوبید: "اجبروا الکسیر بایادی العدل و کسروا الصحیح الظالم بسیاط اوامر ربکم الامر الحکیم." (بند ۸۸) عبدالبهاء در بخش های دیگری از خطاباتشان نیز اشاره به جنگ های صلیبیون می فرمایند. در یکی از خطاباتشان در گرین ایگر امریکا، بر سبیل مثال شرح می دهند چطور صلیبیون برای دو بیست سال با لشکریان بی شمار متعصب و تحت رهبری پادشاهان خونخوار به قصد تسخیر شرق و در آوردن بیت المقدس از دست مردمان مسلمان می آمدند و خون شریکان را می ریختند، لیکن عاقبت و بعد از فجایع بی حد و حساب و صدها هزار کشته عقب رانده و مجبور به برگشت شدند.<sup>۳۳</sup>

عبدالبهاء در بسیاری از بخش های آثارشان بر این حق مقاومت بر علیه تعدی ظالمان تأکید می کنند. بر حسب فرمایشاتشان، رفتار مهربانانه با ظالم و خائن و سارق جایز نیست:

پس به جان و دل باید بکوشید تا به عالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید، مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند. با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی شود مهربانی نمود، زیرا مهربانی سبب طغیان او می گردد نه انتباه او. کاذب را آنچه ملاحظت نمایی بر دروغ می افزاید. گمان می کند که نمی دانی و حال آنکه می دانی، ولی رأفت کبری مانع از اظهار است.<sup>۳۴</sup>

و در کتاب مفاوضات به حکم عفو و بخشش نزد عیسی مسیح اشاره می کنند و می فرمایند:

پس اینکه حضرت مسیح می فرماید که اگر کسی طرف راست تو را بزند طرف چپ را بیاور، این مقصد تربیت ناس بود نه مقصد اینست که اگر چنانچه گرگی میان گله بیفتد و بخواهد جمیع آن گله گوسفند را بدرد، آن گرگ را اعانت کنی. بلکه اگر حضرت مسیح می دیدند که گرگی داخل گله شده است و جمیع گله را محو خواهد نمود، لابد

<sup>۳۳</sup> عبدالبهاء، رساله مدنیّه، ۸۳-۸۴.

<sup>۳۳</sup> Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 265.

<sup>۳۴</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۲۱۱.

<sup>۳۵</sup> مفاوضات، ۲۰۳.

<sup>۳۶</sup> مفاوضات، ۲۰۳-۲۰۴.

<sup>۳۷</sup> مفاوضات، ۱۶.

در آثار عبدالبهاء، بر حق انسان برای مقاومت در مقابل

ظلم و تعدی و مشروعیت مرتب و به دفعات تأکید شده است. می‌فرمایند:

مثلاً اگر انسان حرص در تحصیل علوم و معارف داشته باشد و یا آنکه حرص در رحم و مروت و عدالت داشته باشد، بسیار ممدوح [پسندیده] است و اگر بر ظالمان خونخوار که مانند سیاح [حیوانات] درنده هستند قهر و غضب نماید، بسیار ممدوح است.<sup>۳۸</sup>

شاید بر اساس چنین دیدگاهی است که بهائیان هر چند هم کم، ولی گاه به گاه دست به مقاومت زده‌اند. از آن جمله است هنگامی که گروهی از قزاقان اشتهاردی بهائی بدون امر سردار روسی‌شان به مردمانی که به تحریک علما در ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ در محله سر قبر آقا قبرها و منازل بهائیان را خراب می‌کردند، "با شمشیرهای کشیده" حمله برده و آنها را دفع کردند.<sup>۳۹</sup> یا هنگامی که اسماعیل، یکی از بهائیان حصار، به جمعی از غوغائینی که به تحریک آخوندی به او حمله کرده بودند تیراندازی کرده و آنها را متفرق می‌سازد.<sup>۴۰</sup>

بلاشک مشارکت فعالانه سردارانی بهائی امثال قاسم-خان هژبالدوله، میرزا علی‌خان سردار فاتح یا لطفعلی-خان سردار جلیل در انقلاب مشروطیت نیز بر همین امر دلالت دارد. آنها نه فقط بر علیه نظامیان محمدعلی‌شاه مبارزه کردند و از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ آنها را در ساری مغلوب نیز ساختند، بلکه در رأس قوای خود نیز هر وقت به بهائیان حمله غوغا می‌شد یاری می‌رساندند یا چنانکه بهائیان ساری در غوغای عاشورای ساری دست به دفاع از خود زدند و سردار جلیل در رأس سواره‌های خود به مهاجمان حمله کرد و آنها را متفرق ساخت.<sup>۴۱</sup> مثال دیگری آشوبی بود که آخوندها در دسامبر ۱۹۲۰ و ژانویه ۱۹۲۱ علیه بهائیان شیراز برپا کرده بودند. ده جوان بهائی در کنج میدانی قایم شدند که مغازه یکی از بهائیان در آن قرار داشت و "هنگامی که جمعیت

فراسید آنها با چوبدستی و سنگ یورش بردند و جمعیت را متفرق کردند و مغازه مذکور را از حمله نجات دادند."<sup>۴۲</sup> بلاشک تحقیقات گسترده‌تر مثال‌های

بیشتری را در این زمینه آشکار خواهد ساخت. شاید همین اعتقاد به حق مقاومت در مقابل طغات [ظالمان] و مستبدین توضیح بدهد که چرا عبدالبهاء پشتیبانی خویش را از احسان‌الله‌خان دوستدار، انقلابی و مشروطه‌خواه نامدار بهائی که همراه مجاهدین در ۱۹۰۹ در فتح تهران شرکت کرده بود دریغ نکرد.<sup>۴۳</sup> احسان‌الله‌خان همچنین از مؤسسين کمیته مجازات و مسئول اعدام یکی از روحانیون هم‌دست قوای اشغالی انگلیس در ۱۹۱۷ بود.<sup>۴۴</sup> او که از طرفداران سرسخت انقلاب اکتبر روسیه بود، در رأس قوای انقلابی قفقاز و به همراه لشکر شوروی در ژوئن ۱۹۲۰ به مناطق شمال ایران وارد شد و جمهوری شوروی ایران را در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ تأسیس کرد. عبدالبهاء در پیامی که گویا در جواب عریضه‌ای از احسان‌الله‌خان به او خطاب شده و نزد خاندان دوستدار و کثیری از بهائیان ایران معروف است، می‌گوید: "هو الله. ای احسان‌الله. ای حافظ اغنام و ای میر غضب سلیمانی. هر چه می‌خواهی بخواه و هر چه می‌کنی بکن. عبدالبهاء عباس." با اینکه تاریخ این پیام نامعلوم است، از متن برمی‌آید که در زمینه فعالیت‌های انقلابی احسان‌الله‌خان، "میر غضب سلیمانی"، است.<sup>۴۵</sup>

برای عبدالبهاء این پشتیبانی چیزی جز مقاومتی ممدوح بر علیه نظام فساد و استبداد در ایران نبود. در همین حال، این مخالفت‌های بنیادین با ظلم و استبداد و تعدی مانع از احترام بهاء‌الله و عبدالبهاء به مقام شاه یا رابطه احترام‌آمیز آنها با رجالی امثال امین‌السلطان نبود که تا حد فراوانی در ایمان راسخ ایشان به ضرورت نصیحت و هدایت همه مردمان ریشه داشت. عبدالبهاء بر سبیل مثال در کتاب تذکره الوفاء که شرح حال قدمای بهائیان است می‌نویسند، هنگامی که امین‌السلطان، از دشمنان دیرینه بهائیان، باعث آزادی تعدادی از زندانیان بهائی می‌شود، بهاء‌الله از او تشکر کرده، پیام نصیحت‌آمیزی

*Iran, 1920-1921* (Pittsburgh and London: University of Pittsburgh Press, 1995), 461.

<sup>۳۸</sup> بهرامی، خاطرات، ۵۲۵-۴۸۷، نقل از ۴۹۴؛ ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ۲۴-۳۲؛ ابراهیم فخرانی، سردار جنگل: میرزا کوچک‌خان (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸)، ۳۳۹-۳۴۷.

<sup>۳۹</sup> برای نقش احسان‌الله‌خان بنگرید به

Kamran Ekbal, "Ihsanu'lláh Khán Dústdár, die Kaukasischen Revolutionäre und die Gründung der Sozialistischen Sowjetrepublik Iran 1920-1921," in Fikret Adanir und Bernd Bonwetsch, *Osmanismus, Nationalismus*

<sup>۳۸</sup> مفاوضات، ۱۶۳-۱۶۴.

<sup>۳۹</sup> موزان مؤمن، "تاریخ دیانت بهائی در طهران." پیام بهائی، شماره ۳۸۰ (ژوئیه ۲۰۱۱)، ۳۸.

<sup>۴۰</sup> حسن فوادی، تاریخ دیانت بهائی در خراسان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۷)، ۲۸۲-۲۸۴؛ اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۰.

<sup>۴۱</sup> مازندرانی، ظهور الحق، جلد ۸، ۴۳۵.

<sup>۴۲</sup> موزان مؤمن، "تاریخ دیانت بهائی در شیراز." پیام بهائی، شماره ۳۸۸ (مارس ۲۰۱۲)، ۳۷-۳۸.

<sup>۴۳</sup> عبدالبهاء بهرامی، خاطرات: از آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تا اول کودتا (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳)، ۴۹۴؛ نیز

Cosroe Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of*

اگر اقدام کنند، مسلم است که منبعث از همت محض و حمیت و غیرت صرف است. هیچ مقصدی ندارند.<sup>۴۷</sup>

عبدالبهاء به قدری شیفته آزادی در امریکا و حمایت آن کشور از ملل مظلوم بودند که در خطابه سابق‌الذکرشان به تاریخ ۳ ژوئن ۱۹۱۲ در بیلاق میلفورد نیویورک، از این که امریکا وارد جنگی شود ابزار تردید کردند:

(شخصی پرسید در باب جنگ بزرگ که بعضی منتظرند مابین دول عالم اتفاق افتد.) فرمودند: لابد خواهد شد، اما امریکا داخل نمی‌شود. این جنگ در اروپا می‌شود. شما یک گوشه‌ای را گرفته‌اید کار به کار دیگری ندارید. نه به فکر گرفتن قطعات اروپا هستید، نه کسی طمع آن دارد که زمین شما را بگیرد. راحت هستید، زیرا محیط اتلانتیک یک قلعه طبیعی بسیار محکمی است.<sup>۴۸</sup>

با این حال، در خطابه‌ای با اشاره به حمله انگلیس به عثمانی در ۱۹۱۵ و با توجه به سابقه جنگ‌های امریکا در ۱۸۹۸ که منجر به اشغال کوبا، اسپانیا، فیلیپین، پورتوریکو و گوآم شد می‌فرمایند:

این حرب کنونی حرب نیست، خداع است. این خون‌ریزی با حيله و تزوير است، زیرا جمیع حصر به آلات و ادوات شده. اگر محاربه با شمشیر می‌بود اسلام غالب بر عالمیان می‌شد. شجاعت اسلام مشهور است، ولی حالا انسان حرب نمی‌کند. این همه خون‌ریزی‌ها با آلات و ادوات می‌شود. در محاربه امریکا با اسپانیا یک نفر امریکایی کشته نشد. حرب کردند، غالب هم شدند، ولی یک نفر زخمی نشد.<sup>۴۹</sup>

در این متن کاملاً آشکار است که به نظر عبدالبهاء، جنگ‌هایی که ابرقدرت‌های استعمارطلب با پیشرفته‌ترین سلاح‌های کشنده بر علیه ملل ضعیف راه می‌اندازند، جنگی ناجوانمردانه است. ایشان از جنگ

عمر جمهوری سوسیالیستی گیلان کوتاه بود و ارتشیان سلطنت‌طلب ایران به همراه نظامیان انگلیس در عملیاتی مشترک به آن خاتمه دادند. سرکرده نظامیان ایران رضاخان بود، شخصی که در مدتی کوتاه بعد از این واقعه تخت و تاج مملکت را به تصرف خویش درآورد و دودمان پهلوی را بنیاد گذاشت.

نظرگاه انتقادی عبدالبهاء، به‌خصوص درباره استعمار و حملات آن به کشورهای شرق، بازنمای علت تحسین و تمجید فوق‌العاده ایشان از ایالات متحده امریکا است. در ابتدای قرن بیستم و مخصوصاً در دوران ریاست وودرو ویلسن، امریکا شدیداً از حق خود مختاری و آزادی ملت‌های تحت استعمار صحبت می‌کرد. بی‌جهت نیست که بسیاری از ملل و اقوامی که زیر سلطه استعمار بودند با تقدیر و تحسین به آن کشور چونان حامی آزادی در دنیا و مدافع حقوق ملت‌های ضعیف در دستیابی به استقلال و حاکمیت ملی خود می‌نگریستند. برای آنها امریکا قدرت جهانی جدیدی بود که نه مستعمراتی داشت و نه به مستعمره‌سازی کشورهای دیگر طمع کرده بود. البته چنین قضاوتی تا حدی خلاف واقعیت بود.

عبدالبهاء در یکی از خطابه‌های خود در مجمع صلح جهانی به تاریخ ۱۲ می ۱۹۱۲ در نیویورک می‌فرمایند:

لهذا من آرزویم چنان است که اول پرتو صلح از امریکا به سایر جهات برفتند. اهالی امریک بهتر از عهده برآیند، زیرا مثل سایرین نیستند. اگر انگریز [انگلیس] بر این امر برخیزد، گویند به جهت منافع خویش مبادرت باین امر نموده. اگر فرانسه قیام نماید، گویند به جهت محافظت مستعمرات خود برخاسته. اگر روس اعلان کند، گویند برای مصالح سلطنت خود تکلم کرده. اما دولت و ملت امریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی دارند نه در فکر توسیع دائره مملکت هستند و نه در صدد حمله به سائر ملل و ممالک. پس

عهده برآید به امین‌السلطان این پیام برساند که همتی در حق اسیران نمودی ... پس تا توانی خدمت به دیوان الهی نما تا به ایوان رحمانی راه یابی و بنیانی بنهی که پایان ندارد." عبدالبهاء، تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدامه الاحباء (حیفا: المطبعة العباسیه، ۱۳۴۳ق/۱۹۲۴)، ۲۰۹.

<sup>47</sup>Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 121 f;

عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۶۹-۷۰ (۳۷۲).

<sup>48</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۱۱۸-۱۱۹ (۴۲۱-۴۲۲)؛

عبدالبهاء، خطب عبدالبهاء فی اوروپا و امریکا (بیروت: دار الریحانی، ۱۹۷۲)، ۲۹۶ (۳۰۵).

<sup>49</sup> مؤید، خاطرات حبیب، ۲۹۵.

*and der Kaukasus, Muslime und Christen, Türken und Armenier im 19 und 20 Jahrhundert* (Wiesbaden: Reichert Verlag, 2005), 237-252.

نگارنده از آقای فرزین دوستدار در لوکزامبورگ که متن این لوح را سال‌ها پیش در اختیارش گذاشت بسیار سپاس‌گزار است. برای خاطرات احسان‌الله خان بنگرید به

Edith Ybert-Chabrier, "Gilan, 1917-1920: The Jengelist Movement According to the Memoirs of Ihsan Allah Khan," in *Central Asian Survey*, 2 (1983), 37-61.

<sup>51</sup> جمال مبارک قیل از صعود فرمودند اگر نفسی به ایران رود و از

اعراب در صدر اسلام تمجید می‌کنند که با شمشیری به دست و با نور ایمان در قلب جهان را فتح کردند. آن جنگ مردانگی و بسالت (دلیری) بود، این جنگ حیلہ و تزویر است. در سالیان اخیر شاهد جنگ‌هایی بوده‌ایم که با بمباران‌های بی‌امان در آنها هزاران زن و مرد و کودک قتل عام شده‌اند و سپاه تجاوزگر بیش از اندکی تلفات نداشته است. چنین جنگ‌هایی از دید عبدالبهاء "حیلہ و تزویر" است با یک فرق: امروز عبدالبهائی نیست که این‌گونه جنگ‌ها را محکوم کند.

## ۵. اطاعت از حکومت و مسئله فعالیت‌های سیاسی

آنچه گفتیم واضح می‌سازد که عبدالبهاء هر نوع ظلم یا تعدی استعمارگران را نکوهش و از حق مقاومت بر علیه این‌گونه تجاوزات دفاع می‌کردند. مثل پدر بزرگوارشان، ایشان هم به وقایع و اتفاقات سیاسی روز اشاره و دیدگاه‌های خویش را در آن باره با صراحت و به صورتی علنی و واضح مطرح می‌کردند: از جریان‌های سیاسی ایران و عثمانی تا جنگ‌های بالکان و از حمله به چین و اشغال لیبی تا روش‌های فرقه‌های شبه‌نظامی صهیونیستی در تشکیل مستعمرات خود در فلسطین و آواره کردن مردمان آن و حتی تا پشتیبانی از احسان‌الله‌خان دوستدار و برنامه‌های انقلابی او. حال چگونه می‌شود این‌گونه مسائل را با اصل عدم دخالت در سیاست، که از تعالیم اساسی آئین بهائی است، تطبیق داد؟ به نظر عبدالبهاء، برای این اصل نیز مثل بسیاری اصول دیگر استثناء وجود دارد. در پاسخ یکی از بهائیان غرب که جوایا شده بود چگونه می‌شود از حکومت ظالم و مستبد اطاعت کرد، تأکید می‌کنند که "اطاعت باید در مقابل دولت عادلانه باشد:

مردم مرقوم نموده بودی چگونه می‌شود که حکومت غیر عادلانه را اطاعت و متابعت نمود. مقصد از حکومت متبوعه حکومت عادلانه است که محافظت حقوق عموم بشر می‌نماید و حکومت مشروطه است که در تحت قوانین متینه است.<sup>۵۰</sup>

براساس این متن صریح واضح است که اطاعت باید به حکومت عادلانه و مشروطه متمسک به قانون اساسی محدود شود، و در این حال حتی همکاری با حکومت

ظالم و مستبد جائز نیست. ناصرالدین‌شاه بر سبیل مثال مستبد خطاب می‌شود و مقاومت احسان‌الله‌خان بر علیه استبداد قاجارها بدین علت مرغوب و مشروع دانسته می‌شود.<sup>۵۱</sup> از این لحاظ عبدالبهاء مستمراً بهائیان را دعوت به اطاعت از سلطنت و حکومت "عادلانه" می‌کنند: "و همچنین دائماً تشویق و تحریص کل احبائاً [بهائیان] به موجب نصوص قاطعه الهیه بر اطاعت و خدمت سریر سلطنت عادلانه شهریاری"<sup>۵۲</sup> و حتی خواستار آن می‌شوند که مقابل ملوک عادل مثل کنیز و برده و مملوک رفتار کنند: "ملوک عادل را مملوک باشند و امیر باذل [بخشنده] رارعیّت خوش سلوک."<sup>۵۳</sup> بر این اصل، یعنی اطاعت از حکومت عادلانه و ملوک عادل، همچنین در رساله سیاسیّه نیز تأکید شده است: "و مرکز رتق و فتق این قواء سیاسیّه و محور دائره این موهبت ربانیه خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل [شجاع] هستند"<sup>۵۴</sup>

آنگاه عبدالبهاء برای تأکید بر این موضوع بیانی از بهاء‌الله نقل می‌فرماید که "مظاهر حکم و مطلع امر که به طراز عدل و انصاف مزین‌اند بر کل اعانت آن نفوس لازم."<sup>۵۵</sup>

در اینجا 'که' حرف شرط است، یعنی اطاعت مشروط به ملوک عادل و بانصاف است، نه به آنها که ظالم و بی‌انصاف‌اند. به معنای دیگر، در مقابل اعلیحضرت بوکاسای آدم‌خوار که در ۱۹۷۷ بر تخت سلطنت افریقای مرکزی نشست و از جمله جنایات و خونخواری‌های بی‌حدوحساب او همانا آدم‌خواری بود، اطاعت اصولاً بی‌معنی است. سپس، برای مزید تأکید به آیه ۵۹ سوره النساء اشاره کرده، می‌فرماید:

و همچنین در آیه مبارکه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند. ایشان‌اند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطلع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده‌اند، یعنی ملوکی که به نور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است.<sup>۵۶</sup>

شرحی که عبدالبهاء از این آیه مبارکه به دست می‌دهند شامل بر همان 'که' شرطی است که اطاعت

<sup>۵۰</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۳۸۸. اصطلاح 'حکومت متبوعه' در

نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی، در متن مکاتیب چاپ مصر در ۱۹۲۱ 'حکومت متبوعه' است.

مراجع و آثار بهائی از چاپ ۱۹۳۴ تهران، ۷.

<sup>۵۱</sup> عبدالبهاء، رساله سیاسیّه حضرت عبدالبهاء (نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی از چاپ مصر)، ۴۰۱؛ نیز در مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی از چاپ لانگهین، ۱۲۷ بدیع)، ۱۳۶.

<sup>۵۲</sup> عبدالبهاء، رساله سیاسیّه، ۱۴.

<sup>۵۳</sup> از جمله بنگرید به نسخه‌های اینترنتی عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت (لانگهین: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع)، ۴۱۰ و ولی امرالله شوقی ربانی، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲)، ۴۵۱.

<sup>۵۴</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۵۰۴.

ملوک را محدود به آن ملوکی می‌کند که به نور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است. لذا اطاعت جنبهٔ عمومیت مطلق نداشته، بلکه مشروط به حاکم عادل و باانصاف است که "در دفع شرور متعدیان ساعی و صائل [حمله‌ور] است."<sup>۵۷</sup> پس علاوه بر صفت عدل و انصاف نزد ملک واجب‌الاطاعه، او باید همچنین صفت سردار مقاوم را نیز داشته باشد که در همه حین آماده بر "دفع شرور متعدیان" است، نه سردار یا پادشاه یا دولتمداری که بعد از اشغال مملکت دست از مقاومت دشمن بردارد یا با دشمنان مدارا و همکاری کند. چنین فرمانروایی واجب‌الاطاعه نیست. او خائن است و مقامش مانند مقام ظالم و سارق. بدین علت، عبدالبهاء به اطاعت از حکومت‌های عادلانه دعوت می‌کنند و در عین حال بر این امر تأکید می‌فرمایند که در مقابل فرمانروای ظالم و مستبد باید مقاومت کرد. می‌فرمایند: "با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی‌شود مهربانی نمود، زیرا مهربانی سبب طغیان او می‌گردد، نه انتباه او."<sup>۵۸</sup>

در خصوص حکم عدم دخالت در امور سیاسی نیز استثناء وجود دارد که باید به آن اشاره کرد. در خطابی که عبدالبهاء در شهر بوستون به تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۱۲ القاء کردند می‌فرمایند بهائیان باید از شرکت در آن نوع جنبش‌های سیاسی که باعث تفرقه می‌شوند دوری جویند، لیکن بهائیان می‌توانند مناصب سیاسی را بپذیرند و به سیاستی که به "طراز صحیح" اجرا شود تعلق داشته باشند.<sup>۵۹</sup>

## ۶. جنگ بالکان و اشغال لیبی توسط ایتالیا

فروپاشی عثمانی در دوران حکم‌فرمایی محمدعلی، پاشای مصر، شروع شد. محمدعلی پاشا توانست مصر را از سلطهٔ عثمانیان خارج سازد و دودمان خود را بر کرسی فرمانروایی مصر بنشانند که تا ۱۹۵۲ بر این کشور حکومت کردند. یونانی‌ها نیز در همان ایام برای به دست آوردن استقلال خود قیام کردند. مولداوی و ولاخی در ۱۸۶۱ متحد و به رومانی تحویل و ترکان هم در ۱۸۶۷ مجبور به تخلیهٔ قلعه‌های خود در صربستان شدند.

هم‌زمان با سرگونی بهاء‌الله به ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)، جنبش وحدت جهان اسلاو که از طرف روسیه و عمالش در منطقه پشتیبانی می‌شد، به ایده‌نولوژی دامنه‌داری در بالکان بدل شد.

در ۱۸۷۵، هرزگووین قیام کرد و سال بعد بلغارستان و صربستان قیام و با مونت‌نگرو (جبل‌الاسود) بر علیه عثمانی اعلام جنگ کردند. لشکر روسیه از مرز عثمانی گذشت و شهرهای صوفیا و ادرنه را اشغال کرد و به

پیش‌بینی بهاء‌الله "فسوف تبدل ارض السرّ و ما دونها و تخرج من ید الملک،" که گویای تغییر اوضاع ارض سرّ (ادرنه) و اطراف آن و سلب قدرت پادشاه بود جامعهٔ عمل پوشانید.<sup>۶۰</sup> عهدنامهٔ سان استیفانو در ۱۸۷۸ باقیماندهٔ امپراطوری عثمانی را در خاک اروپا مضمحل کرد. با این همه، دیزرائیلی، نخست‌وزیر یهودی‌تبار انگلیس، طی کنفرانس مشهور برلن در ۱۸۷۸ که در آن جهان میان قدرت‌های جهانی تقسیم شد، با بیم از تسلط روسیه بر بالکان و تنگهٔ داردانل مانع تسلط روسیه بر این منطقه شد.

مقصود از جنگ‌های بالکان دو جنگی است که در ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ در جنوب شرق اروپا واقع شدند. جنگ نخست در ۸ اکتبر ۱۹۱۲ شروع شد. در آن زمان، کشورهای اتحادیه بالکان (Balkan League)، یعنی بلغارستان، یونان، مونت‌نگرو و صربستان که بسیاری از اهالی آنها تابعیت عثمانی داشتند، به عثمانی حمله برده، طی هفت ماه جنگ به سلطنت پانصدسالهٔ عثمانی در بالکان خاتمه دادند. در عهدنامهٔ شوم لندن در ۱۹۱۲، برای نخستین بار حق بیرون‌راندن مردمانی از "نژاد" دیگر طرح شد و مشروعیت یافت و این امر سرآغاز فجایعی بس هولناک بود که به سرعت در اروپا و به‌خصوص در زمان قدرت‌گرفتن حکومت نازی عمومیت پیدا کرد.

عهدنامهٔ لندن آتش‌تعبصات نژادپرستانه را به‌شدت شعله‌ور ساخت و فجایعی به بار آورد که در تاریخ بی‌سابقه بود. صد‌ها هزار مسلمان عمدتاً یونانی، بلغاری و اسلاو با نام ترک به قسمت آسیایی دولت عثمانی رانده شدند و به سادگی هر مسلمانی را ترک می‌نامیدند و اخراج می‌کردند.

جنگ دوم بالکان در ۱۶ ژوئن ۱۹۱۳ شروع شد؛ هنگامی که بلغارستان ناراضی از سهم خود در پایان جنگ به هم‌بیمانان سابق خود، صربستان و یونان، حمله برد. لیکن بلغارستان شکست خورد و قوای آن دو کشور بخش وسیعی از خاک بلغارستان را اشغال کردند. رومانی و عثمانی از این وضعیت استفاده کرده، خود نیز بخش‌های دیگری از بلغارستان را ضمیمه

<sup>۵۷</sup> عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسی، ۱۸.

<sup>۵۸</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، ۳:۲۱۱.

<sup>۵۹</sup> Nevertheless, a Baha'í may hold a political office and be interested in politics of the right type." Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 238.

<sup>۶۰</sup> بهاء‌الله، "سوره الرئیس"، در الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (نسخهٔ اینترنتی؛ تهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)، ۲۰۷.

خاک خود ساختند. در معاهده قسطنطنیه مجدداً تبادل اتباع کشورها تصویب و باعث تبعید و آوارگی صدها هزار تن از مردم این کشورها شد که به بهانه نژاد و ملیت و مذهب از سرزمین آبا و اجدادی خود رانده شدند.<sup>۶۱</sup>

اولین اشاره عبدالبهاء به جنگ‌های بالکان در خطابه مورخ ۷ اکتبر ۱۹۱۲ در شهر اوکلند کالیفرنیا آمده است. این تاریخ برابر شب شروع جنگ (۸ اکتبر) است و به روشنی نشان می‌دهد که عبدالبهاء، برخلاف آنچه امروز رواج پیدا کرده است، عموماً و به فوریت نظرات خود را در باره مسائل و جریانات مهم روز مطرح می‌کردند.<sup>۶۲</sup>

آنچه در خصوص قضیه بالکان برای عبدالبهاء در سفر امریکا اهمیت داشت، آن همه خون‌ریزی و فجایع غیر انسانی بود که بیش از حد سبب غم و اندوه شدید ایشان بود. این امر در خطابات متعدد ایشان کاملاً آشکار است. از جمله می‌فرمایند:

می‌بینید در بالکان چه خبر است؟ چه خون‌ها ریخته می‌شود؟ چقدر اطفال یتیم می‌گردند؟ چگونه اموال به غارت می‌رود؟ چه آتشی شعله‌ور است؟ با وجودی که خدا آنها را به جهت محبت خلق کرده آنها خون یکدیگر می‌ریزند. خدا آنها را برای تعاون و تعاضد یکدیگر آفریده آنها به نهب و غارت همدیگر مشغول‌اند. به جای این که سبب راحت نوع خود شوند مزاحمت یکدیگر می‌نمایند.<sup>۶۳</sup>

و در مناسبت دیگری ندبه می‌زنند:

انسان گرگی را چون به دست آرد می‌کشد، زیرا گوسفندان را پاره‌پاره کرده است. ولی نفوسی از بشر صدهزار نفر را از زیر تیغ آبیگین می‌گذرانند. ملاحظه کنید الان در بالکان چه خون‌ها ریخته می‌شود. جوانان شرحه‌شرحه می‌شوند. مادرها بی‌پسر می‌گردند. اطفال بی‌پدر می‌شوند. خانه‌ها خراب می‌گردند. خلاصه جمیع بلاها و محن به این بیچارگان وارد می‌آید. باری در بالکان جنگی است خونریز که آتش سوزان به قلوب خیرخواهان عالم انسانی زده است. سبحان الله! عجب است که گرگ را درنده می‌نامند و آن را می‌کشند و لکن مردمان درنده را می‌پرستند. چقدر انسان بی‌فکر است! چقدر انسان بی‌انصاف است! گرگی که یک گوسفند را می‌درد این قدر می‌غوض است، اما اگر یک انسان الان در بالکان سردار باشد و صدهزار نفر را بکشد، جمیع سیاسیون و جنگجویان

می‌گویند این شخص شجاع بی‌نظیر و مثل است، این شخص سزاوار ستایش است، زیرا صدهزار نفر را کشته است. این چقدر بی‌فکری است؟ اگر شخصی یک دلار بدزدد او را مجرم نامند، اما اگر یک سردار یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را فاتح گویند و ستایش و نیایش نمایند. باری مختصر این است که عالم انسانی ولکان [آتشفشان] آتش جور و اعتساف است.<sup>۶۴</sup>

سوی اندوه بی‌اندازه درباره فجایع جنگ بالکان، عبدالبهاء همچنین درباره ازدست‌رفتن حاکمیت در شرق اندوهگین و غمگین بودند. در خطابی که به تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۱۲ در شهر واشنگتن القاء کردند و در مجموعه خطابات فارسی آورده نشده است، با تأسف شدید به خون‌ریزی‌های آن ایام در جنگ بالکان اشاره می‌کنند و تذکر می‌دهند که تمام دنیا ندبه بر این فجایع می‌زند و آنگاه می‌فرمایند که "ماهیت حکومت‌ها در حال تغییر و تبدیل است و حاکمیت ملل شرق در حال فروپاشی."<sup>۶۵</sup> اشاره اول را شاید بشود به اولین پیش‌بینی انقلاب کبیر روسیه تعبیر کرد که یک سال بعد رخ داد و این امر کمتر توجه مورخین بهائی را برانگیخته است. البته این پیش‌بینی ممکن است فروپاشی نظام‌های سلطنتی اتریش، آلمان و عثمانی در پایان جنگ جهانی اول را نیز شامل شود که چندی بعد همه فروریخته، تغییر ماهیت داده و به جمهوری تبدیل شدند. اشاره دوم به "از دست رفتن حاکمیت ملل شرق" ناظر به رخنه استعمار در کشورهای شرق است که پیش از این در نامه عبدالبهاء خطاب به تولستوی شبیه همین هشدار را دیدیم.

جنگ جهانی هنگامی شروع شد که امپراطوری عثمانی در نتیجه جنگ‌های بالکان و جنگ طرابلس و بنغازی با ایتالیا (۱۹۱۲-۱۹۱۱) فرسوده شده بود. جنگ ایتالیا منجر به از دست‌رفتن بخش وسیعی از طرابلس یا تریپولیتانیای لیبی شد. ایتالیایی‌ها بر اساس نظریه "سواحل چهارگانه" در پی بازسازی "حقوق دیرینه" خود در سرزمین‌های قدیمی امپراطوری روم بودند. بعد

<sup>61</sup>Stanford J. Shaw and Ezel Kural Shaw, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey* (Cambridge: Cambridge University Press, 1977), vol. 2, 292-298; Fikret Adanir, *The Ottomans and the Balkans: A discussion of historiography* (Leiden: Brill, 2002).

<sup>62</sup>Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 343.

<sup>63</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۳۴۴-۳۴۵.

<sup>64</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۲۵۷-۲۵۸ (۵۶۰-۵۶۱).

<sup>65</sup>Governments are in the process of change and transformation and the sovereignty of Oriental nations is

از شکست ارتش عثمانی، ایتالیایی‌ها شروع به مصادره گسترده اراضی دهقانان عرب کردند، عرب‌ها را از آنجا راندند و روی اراضی آنها کنیری از ایتالیایی‌ها را مستقر ساختند تا مانند مستعمرات فرانسه در مغرب شروع به تولید محصولات سریع‌الفروش کنند. اما مقاومت شدید ملت و قبایل لیبی آنها را ناچار کرد از منطقه فزان به سواحل مدیترانه عقب بنشینند. فزان منطقه‌ای است که هیئت تفتیشیه عثمانی در ۱۹۰۵ قصد داشت عبدالبهاء را به آنجا تبعید کند.<sup>۶۶</sup> مقاومت بر علیه ایتالیایی‌ها در دهه دوم قرن به رهبری عمر المختار، قهرمان نامدار ملی لیبی، ادامه یافت. عمر المختار در ۱۹۳۱ در یکی از بازداشتگاه‌های مهیب ایتالیایی‌ها به دار آویخته شد.<sup>۶۷</sup>

اشغال لیبی توسط ایتالیا یک میلیون کشته بر جای گذاشت.<sup>۶۸</sup> نبرد بنغازی مقدمه‌ای برای اشغال اتیوپی (حبشه) توسط دولت فاشیست ایتالیا با هدف تأسیس امپراطوری استعماری در قاره آفریقا بود. مانند سایر نواحی شمال آفریقا که دستخوش استعمار فرانسویان و مصادره اراضی کشاورزان عرب و تأسیس مستعمرات زراعتی در آنها شد و مانند شواهد دیگری که تاریخ استعمار به دست می‌دهد، مردم شمال آفریقا نیز با اعلان جهاد به مبارزه پرداختند و سرانجام موفق به کسب استقلال شدند.

جنگ ایتالیا و عثمانی بر شخص عبدالبهاء نیز تأثیر گذارد. هنگامی که ایشان در بهار ۱۹۱۲ برای عزیمت به امریکا با کشتی سدربیک از اسکندریه به ناپل ایتالیا آمدند، مسئولان گمرک ایشان و همراهانشان را نظر به لباس‌های شرقی‌شان ترک حساب کردند. شاید به همین علت بود که شوقی افندی، نوه ایشان که بنا بر وصیت ایشان از ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۷ ولی امرالله بهائیان بودند، با دو نفر دیگر از همراهان از سفر محروم و به مصر برگردانده شدند.<sup>۶۹</sup>

اشغال لیبی و روش وحشیانه قلع و قمع مردمان عرب آن دیار به دست ایتالیایی‌ها باعث اندوه شدید عبدالبهاء بود. در یکی از خطاباتشان در پاریس به مضمون می‌فرمایند:

شاید شما امروز خوشنود باشید، لیکن من خوشنود نیستم. اخبار نبرد بنغازی قلب مرا پر از اندوه می‌کند. تعجب می‌کنم تا چه حدی هنوز وحشی‌گری در دنیا رواج دارد. چطور ممکن است که مردم از صبح تا شام جنگ بکنند، همدیگر را بکشند و خون یکدیگر را بریزند و برای چه؟ برای تسخیر قسمت دیگری از این دنیا. حتی حیوانات اگر با یکدیگر بجنگند، علل واضح و معقولی برای آن دارند. چقدر بدبختی است که انسان، که مقام والاتری را داراست این - طور انحطاط پیدا کند که دیگران و هم‌جنسان خود را برای بسط نفوذ خود در یک قسمت دیگر دنیا سر ببرد و نطفه سازد. والاترین مخلوقات می‌جنگد تا پست‌ترین ماده را که خاک باشد صاحب شود.

زمین از آن یک ملت نیست، زمین از آن همه است. این زمین آشیانه انسان نیست، بلکه قبر اوست. آنها دارند الان برای قبورشان می‌جنگند. هیچ چیز در دنیا هولناک‌تر از قبر وجود ندارد، مأوای اجساد که رو به پوسیدگی و زوال می‌روند. فاتح هر چه هم عظیم‌الشان باشد، هر قدر بتواند مردمان بیشتری به بردگی بکشد، جز یک مشت خاک قبر خویش قادر نخواهد بود چیزی از این زمین‌های غارت شده را حفظ بکند. چنانچه احتیاج به زمین‌های بیشتر برای بهبودی اوضاع مردم، برای توسعه فرهنگ و مدنیت و برای تبدیل عادات وحشیانه به قوانین عادلانه باشد، بلاشک این وسعت‌دادن به اراضی از راه مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر است.<sup>۷۰</sup>

عبدالبهاء ایتالیایی‌ها را به علت فجایعی که در آفریقا در آن ایام به بار می‌آوردند "ملتی وحشی" نامیدند.<sup>۷۱</sup> ایشان بر سیل مثال بسیار متأثر بودند که تصادف یک قطار در فرانسه که باعث بیست نفر تلفات شده بود در پارلمان مطرح و به بحث گذاشته شده بود، در حین آن کسی کمترین توجهی به هزاران نفر تلفات جنگ لیبی نداشت. در این خطاب، که در مجموعه خطاباتشان به زبان فارسی نیامده است، به مضمون می‌فرمایند:

چرا این قدر همدردی و توجه نسبت به این بیست نفر نشان می‌دهند، لیکن برای پنج هزار کشته در آنجا حرفی نمی‌زنند. همه انسان‌اند. همه جزء لاینجزای عالم انسانی‌اند. لیکن چون آنها از یک مملکت دیگر و از یک نژاد دیگرند برای این‌گونه دول بی‌اعتنا هیچ‌گونه اهمیتی ندارد که این مردمان قطعه‌قطعه شوند. . . . به این کشتارها هیچ وقعی نمی‌گذارند. تا چه حد بی‌عدالتی. تا چه حد بی‌رحمی. تا چه حد عاری بودن از هرگونه خوبی و هرگونه احساسات صادقانه. . . امروز

tottering." *Abdu'l-Bahá, Promulgation*, 397 f.

<sup>66</sup>H. M. Balyuzi, *Abdu'l-Bahá, The Centre of the Covenant of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1987), 118 f.

<sup>67</sup>Haarmann, *Geschichte der Arabischen Welt*, 563 f.

<sup>68</sup>Reinhard Schulze, *Geschichte der Islamischen Welt im 20 Jahrhundert* (München: C. H. Beck, 1994), 143.

<sup>69</sup>Balzuyi, *Abdu'l-Bahá*, 171 f.

<sup>70</sup>Paris Talks (Bahai Reference Library), 9 f.

<sup>71</sup>"Barbarous nation," in *Abdu'l-Bahá, Promulgation*, 6.



کتر منزلی یافت می‌شود که صدای گریه وزاری [در سوگ عزیزان کشته‌شده خود از آن] به گوش شنیده نشود. کمتر منزلی یافت می‌شود که دست-های بی‌رحم جنگ آن را خراب نکرده باشد.<sup>۷۲</sup>

چقدر این دیدگاه‌های عبدالبهاء امروز در خصوص مردمان بدبخت غزه، لبنان، عراق و افغانستان مصداق می‌یابد. برای عبدالبهاء، حرص و طمع مستعمرین علت اساسی حمله به کشورهای جهان است. در خصوص لیبی می‌فرماید:

ملاحظه کنید که در طرابلس چه می‌شود. این بیچارگان در چه بلایی افتاده‌اند. ایتالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته با پی اعراب بیچاره در صحرای بی آب و علف شده است. چقدر جوانان از دو طرف کشته می‌شوند؟ چقدر خانمان‌ها خراب می‌شوند؟ چقدر مادرها بی‌پسر می‌شوند؟ چقدر اطفال بی‌پدر می‌گردند؟ فوج یتیمان موج می‌زند. چه بسیار نهال‌ها که در بدایت نشوونما ریشه‌کن شدند. چه بسیار مرغان خوش‌آواز به آهنگ نیامده خاموش گشتند و نتیجه‌ای نیست جز حرص و طمع. پس از این واضح می‌شود که ترقی مادی سبب تحسین اخلاق نمی‌شود، ترقیات مادی تعدیل اخلاق نمی‌کند.<sup>۷۳</sup>

عبدالبهاء به صورت بسیار صریح اشغال لیبی را "هجوم غیر مشروع ایتالی" عنوان می‌کنند که این جمله صریح و قاطع نیز در ترجمه انگلیسی حذف شده است. عبدالبهاء این‌گونه کلام صریح را نه در خصوص یکی از جریان‌های دیرینه تاریخ، بلکه راجع به حمله استعمارگران به کشوری اسلامی ابراز می‌دارند که در همان لحظه جریان داشته است. می‌فرمایند:

ملاحظه در طرابلس نمائید ببینید که از هجوم غیر مشروع ایتالی چه می‌شود. چقدر بیچاره‌ها در خون خویش می‌غلطند. روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف می‌شود. چقدر اطفال بی‌پدر و چقدر پدران بی‌پسر می‌شوند و چقدر مادران که در مرگ فرزندان ناله و فغان می‌نمایند. آخر چه ثمری حاصل خواهد شد؟ نه ثمری و نه نتیجه‌ای. انصاف نیست که انسان اینقدر غافل باشد.<sup>۷۴</sup>

در ترجمه انگلیسی این متن، چنانچه ذکر شد، نامشروعیت این حمله به علتی نامعلوم حذف شده است.<sup>۷۵</sup>

عبدالبهاء در خطاباتشان مستمراً، علناً و صریحاً به جنگ طرابلس اشاره می‌کردند. می‌فرمایند:

محض طمع و شهرت و نام‌جوئی این خون‌ها می‌ریزد، اما بزرگان بشر در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده‌اند، ولی بیچارگان را به میدان حرب برانند و هر روز آلت جدیدی که هادم بنیان بشر است ایجاد کنند. ابتدا به حال بیچارگان رحم ننمایند و ترحم به مادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت پرورش داده‌اند. چه شب‌ها که محض آسایش فرزندان آرام نداشته‌اند، چه روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده‌اند تا آنها را به بلوغ رسانیده‌اند. آیا سزاوار است مادران و پدران در یک روز هزاران جوانان اولاد خویش را در میدان حرب پاره‌پاره ببینند؟ این چه وحشت است و این چه غفلت و جهالت و این چه بغض و عداوت؟ حیوانات درنده محض قوت ضروری می‌درند، گرگ روزی یک گوسفند می‌درد، اما انسان بی‌انصاف در یک روز صدهزار نفر را آغشته خاک و خون نماید و فخر کند که من بهادری کردم و چنین شجاعتی ابراز نمودم که روزی صدهزار نفس هلاک کردم و مملکتی را بباد فنا دادم. ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان به درجه‌ای است که اگر شخص یک نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند، اما اگر انسانی صدهزار نفر را روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند، اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند. این چقدر جهالت است؟ چه قدر غفلت است؟<sup>۷۶</sup>

چنانکه دیده شد، عبدالبهاء به کسانی که به کشور دیگران حمله می‌کنند "ظالم" و "قاتل" و "از ذئاب وحشیانه‌تر" خطاب می‌کنند و آشکار است که علاوه بر محکوم کردن اعمال فاجعه‌بار جنگ، ایشان سردمداران و حکم‌برداران را که در "قصور عالیه" زندگی می‌کنند به سبب تعدی به کشور دیگران محکوم می‌کنند. ملاحظه کنید که در آن ایام کسی توجهی به تلفات هزاران انسان در جنگ لیبی نکرد و شاید امروز هم که لیبی درست

<sup>72</sup>Paris Talks, 115 f.

<sup>۷۳</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۱، ۱۹۳-۱۹۴.

<sup>۷۴</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۶۴ (۳۳۷).

<sup>75</sup>"Consider what is happening in Tripoli: how the poor are being killed and the blood of the helpless is being shed upon both sides; children, made fatherless; fathers, lamenting the death of their sons; mothers, bewailing the loss of dear ones. And what is the benefit after all? Nothing conceivable." Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 119.

<sup>۷۶</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۶۵-۶۶.

صد سال بعد مجدداً در معرض حمله قرار گرفت این امر فراموش شده باشد، در حینی که عبدالبهاء اشاره به صدهزار کشته جنگ می‌کند که همان رقم تقریبی تلفات جنگ ۲۰۱۱ نیز هست!<sup>۷۷</sup> چند دهه بعد، یک میلیون نفر دیگر در جنگ آزادی الجزایر (۱۹۵۷-۱۹۶۲) کشته شدند تا آن کشور نیز استقلال و آزادی خود را به چنگ آورد.

## ۷. قدرت‌های جهانی و مسئله وحدت جهان عرب

از ایام حکومت محمدعلی پاشا و به‌خصوص بعد از اشغال سوریه و فلسطین به دست فرزند ارشدش، ابراهیم پاشا در سال‌های ۱۸۳۱-۱۸۴۰، فکر وحدت جهان عرب نزد مردمان مصر و سوریه و فلسطین و لبنان رشد کرد. حمله نظامی نیروهای اروپایی در ۱۸۴۰ به اصلاحات دوره محمدعلی پاشا خاتمه داد، مع‌هذا عقیده وحدت جهان عرب در نیمه دوم قرن نوزدهم نمو بیشتری یافت. متفکرانی مسیحی که از سوریه و لبنان و فلسطین به مصر مهاجرت کرده و از آزادی‌های باقی‌مانده از ایام محمدعلی پاشا برای تأسیس روزنامه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی متعدد استفاده می‌کردند از پیشروان این هدف بودند.

تأسیس روزنامه‌ها و آکادمی‌ها و مؤسسات تعلیم و تربیتی نهضتی فرهنگی پدید آورد که به 'النهضة' معروف شده است. در بدو امر، نظیر انجمن‌ها در ایران، خودمختاری فرهنگی هدف اصلی این جمعیت‌ها بود، لیکن به زودی مطالبات ایشان جنبه سیاسی یافت و خودمختاری اداری و استقلال از طریق روشنفکران عرب مسلمان و مسیحی به خواسته اصلی میلیون بدل شد. این مطلب اولین بار علناً در کنفرانس ملیون عرب در پاریس به سال ۱۹۱۳ مطرح شد. در مقابل، عثمانی با شدت و قساوت هر چه بیشتر به قلع و قمع این جنبش پرداخت، سیاستی که به آتش احساسات ضد عثمانی در میان اعراب دامن زد.<sup>۷۸</sup> بعد از انقلاب ترکان جوان در ۱۹۰۹ که منجر به برانداختن سلطان عبدالحمید شد و مخصوصاً بعد از

<sup>۷۷</sup> دسترس‌پذیر در

<http://www.ibtimes.co.uk/articles/237895/20111026/libya-conflicting-death-toll-raises-questions-about-what-truly-happened.htm>

<sup>۷۸</sup> بن‌گرید به اقبال، "تجدد در مصر و ایران".

<sup>۷۹</sup> Cited in Bassam Tibi, *Nationalismus in der Dritten Welt am arabischen Beispiel* (Frankfurt am Main: Europäische Verlagsanstalt, 1971), 98.

<sup>۸۰</sup> David Fromkin, *A Peace To End All Peace: Creating the Modern Middle East 1914-1922* (London: Penguin Books, 1991), 157 f.

<sup>۸۱</sup> Fromkin, *A Peace To End All Peace*, 201 ff.

انقلاب ژانویه ۱۹۱۳ که موجب تأسیس دیکتاتوری تک‌حزبی به رهبری سه‌گانه انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا شد، کشش‌ها، خواسته‌ها و هیجانان ملیت‌طلبانه شدت گرفت. جمال پاشا، که لقب الجزار، یعنی قصاب، به او داده شده، نه فقط دشمن سرسخت عبدالبهاء بود، بلکه استقلال‌طلبان عرب را نیز بی‌رحمانه تعقیب و شکنجه و اعدام می‌کرد. ده‌ها تن از سران نام‌آور ملیون در ۶ می ۱۹۱۶ به فرمان او در میدان‌های مرکزی بیروت و دمشق به دار آویخته شدند. ملی‌گرایان اعراب در ابتدا مفهومی بسیار لیبرال و انسانی داشت و بر نژاد و دین و مذهب مبتنی نبود. به نوشته احمد طباره، یکی از سران و متفکران ملیون که به دست جمال پاشا به دار آویخته شد، "هرکسی که به زبان عربی صحبت بکند عرب است، چه مسلمان باشد یا غیر مسلمان."<sup>۷۹</sup>

سال‌های اولیه جنگ جهانی برای قوای متفقین فاجعه‌بار بود. لشکرهای استرالیا و نیوزیلند که در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵ در ساحل شبه‌جزیره گالیپولی و به قصد حمله سریع به استانبول در تنگه داردانل پیاده شدند، در دام ارتش عثمانی گرفتار آمدند و به ناحیه باریک ساحلی عقب رانده شدند. ارتش عثمانی که بخش عمده آن را سربازان عرب تشکیل می‌داد هنوز قدرت نبرد و جنگ را از دست نداده بود و به‌رغم تفوق عددی ارتش انگلیس بر آنها غلبه کرد. جبهه شرقی متفقین وضعیت جبهه غرب و بلژیک را پیدا کرد که هر دو طرف در سنگرهای خود ماندگار شده، هیچ‌گونه پیشرفتی حاصل نمی‌کردند. لشکرهای ترک و عرب ارتش عثمانی با شجاعت بی‌نظیری نبرد می‌کردند.<sup>۸۰</sup> لشکر دیگری که انگلیسی‌ها از شط العرب به عراق فرستادند، در شهر کوت‌العماره، در کرانه رود دجله، به محاصره جنگجویان عرب و عثمانی درآمد و بیشتر از نیمی از افراد آن کشته شدند. بعد از ۱۴۶ روز محاصره، به قوای امدادی انگلیس نیز حمله شد و ۲۳ هزار کشته و زخمی بر جای ماند. سرانجام همه لشکر انگلیس تسلیم شد و طی راهپیمایی طولانی در مسیر اردوگاه‌های زندانیان نظامی تقریباً همگی جان خود را از دست دادند.<sup>۸۱</sup>

عثمانی‌ها توانستند در سه جبهه جنگ در غرب، یعنی گالیپولی، قوای انگلیس و فرانسه را شکست دهند و در شرق، یعنی عراق، قوای انگلیس را کاملاً نابود کنند و در شمال روس‌ها را متوقف سازند. در چنین مرحله بسیار سختی که انگلیسی‌ها با آن درگیر بودند، سازمان اطلاعات انگلیس در قاهره اطلاع پیدا کرد که عرب‌ها قصد دارند در حجاز قیامی را بر علیه عثمانی شروع کنند. انجمن‌های ملیون در این قیام شریف حسین

هاشمی، شریف مکه، را به علت شأن و مقام او به رهبری ذی‌شأن انقلاب انتخاب کردند. هنری ماکماهون، حاکم عالی بریتانیا در مصر، در مکاتبات خود در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ با شریف حسین از سوی دولت بریتانیا به او قول داد که دولت انگلیس پس از قیام و همراهی اعراب با ارتش آن کشور، آزادی و استقلال آنان را تأمین می‌کند. بخشی از ساحل و کوه جبل لبنان، نظر به منافع فرانسه و نظر به اینکه از نظر انگلیسی‌ها مسیحیان آن منطقه عرب نبودند، از این ضمانت مستثنی شدند. ضمانت‌های بریتانیا میزان مقاومت مسلحانه اعراب را بر ضد ترکان عثمانی بالا برد و با کمک نظامی بعضی از افسران انگلیس، نظیر لورنس عربستان، و با ارسال سلاح‌های انگلیسی ضربات مؤثری به عثمانیان وارد آمد. در ۶ جولای ۱۹۱۷، کمی بعد از شروع قیام، جنگجویان عرب بندر عقبه در جنوب اردن را از دست عثمانی‌ها خارج کردند و بدین طریق، انگلیسی‌ها برای هجوم خود به فلسطین این شهر استراتژیک بحر احمر را در اختیار گرفتند. ارتش عرب روز اول اکتبر وارد دمشق شد و امیر فیصل، فرزند شریف حسین که بعداً با عبدالبهاء تماس گرفت و ایشان را به مراسم به تخت‌نشستن خویش دعوت کرد، پادشاه کشور سوریه کبیر شد.

جنگ پارتیزانی اعراب از مهم‌ترین عوامل پیروزی متفقین در شرق بود. ژنرال ادموند آلنی، فرمانده ارتش انگلیس به همراهی لورنس در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷ وارد شهر بیت‌المقدس شد. کمی پیش از این تاریخ و هنگام بازدید از قبر صلاح‌الدین ایوبی، قهرمان اسطوره‌ای اعراب که در ۱۱۸۷ صلیبیون را شکست داده و بیت‌المقدس را از چنگ آنها بدر آورده بود، در دمشق گفته بود "ای صلاح‌الدین ما برگشتیم." هر دوی نظامیان مزبور، آلنی و لورنس، بعدها از عبدالبهاء در حیفا دیدار کردند.

ضمانت‌های بریتانیا، مخصوصاً در زمینه استقلال و اتحاد اعراب در کشوری متحد و متفق، حتی ارزش مرکبی بر کاغذ نداشت. در همان حین که ماکماهون با شریف حسین درباره استقلال اعراب قول و قرار می‌گذاشت، انگلیسی‌ها با فرانسه و روسیه عهدنامه سِری سایکس-پیکو (Sykes-Picot Treaty) را در ماه می ۱۹۱۶ امضا کردند و جهان عرب را بین خود تقسیم کردند. حاصل این عهدنامه شوم استعماری قطعه‌قطعه شدن مشرق، ترسیم نقشه کنونی منطقه و ایجاد کشورهای سوریه، اردن، لبنان، عراق و فلسطین بود. بسیاری از بحران‌های کنونی جهان عرب را نیز می‌باید حاصل این توافق پنهانی دانست. از سوی دیگر و حتی قبل از اشغال فلسطین، وزیر امور خارجه انگلیس، لرد بالفور، در ۲ نوامبر ۱۹۱۷

طی نامه‌ای به لرد روتشیلد، سرمایه‌دار مشهور یهودی، تأکید کرد که دولت انگلیس "با دیده موافق به تأسیس یک وطن قومی برای ملت یهود در فلسطین نگاه می‌کند. . . به شرط آنکه حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی فلسطین محترم شمرده شود."<sup>۸۲</sup>

هیچ‌کس در آن ایام سؤال نکرد که دولت انگلیس به چه حقی سرزمین‌های یک قوم را بین این و آن قسمت می‌کند و به چه حقی قدرت‌های بزرگ مشروعیت تقسیم‌بندی دنیا را داشته و هنوز هم دارند و اصلاً به چه حقی انگلیس حقوق یهودیان را حقوق 'قومی' می‌داند و حقوق اعراب را حقوق 'مدنی و مذهبی'؟ همین تقسیم‌بندی خاورمیانه، و به‌خصوص تشکیل دولت یهودی در فلسطین، پایه و اساس بحران خاورمیانه را تشکیل داد که اکنون نزدیک یک قرن است لاینحل مانده و بحرانی را پدید آورده است که امروزه زنگ خطر جنگ جهانی جدیدی را به صدا درآورده است.

#### ۸. رجعت یهود به خاک فلسطین

فکر اسکان یهودیان اروپایی در خاورمیانه و تأسیس دولت یهودی برای بار اول در ابتدای قرن نوزدهم طرح شد. در همان قرن، اروپا شاهد پیدایی فکر دولت‌های ملی (national states) بود که موجب تأسیس دولت‌های متعددی نظیر ایتالیا و آلمان شد. اولین نقشه‌ها برای تأسیس دولت یهودی خارج از جامعه یهودیان مطرح شد. یهودیان خود چندان علاقه‌ای به این کار نشان نمی‌دادند. ناپلئون احتمالاً اولین کسی بود که پیشنهاد کرد یهودیان اروپایی را به نواحی سوئز منتقل سازند تا محافظت کانالی را که در نظر داشت بنا کند به عهده گیرند.<sup>۸۳</sup> لرد پالمستون، وزیر امور خارجه مشهور انگلیس از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۱، که می‌خواست مانع پیشرفت فرانسه و محمدعلی پاشا در خاورمیانه سد شود، تأسیس کشوری یهودی را در فلسطین پیشنهاد کرد که مرتبط با انگلیس و حامی منافع آن باشد و وسیله‌ای برای دخالت انگلیس در امور عثمانی شود.<sup>۸۴</sup> از این گونه نقشه‌ها در آن دوران به فراوانی سخن می‌رفت و هر دولت بر وفق منافع خود نقشه‌ای مطرح می‌ساخت. بعدها که آلمان‌ها مشغول ساخت راه‌آهن برلن به بغداد بودند، نقشه‌ای مطرح شد که یهودیان را در اطراف این راه‌آهن استراتژیک مستقر ساخته و حتی یکی از پاشالیق‌های (استان‌های) عثمانی را برای حمایت از خط راه‌آهن به آنها بدهند.<sup>۸۵</sup> در امریکا نیز این نظر مطرح بود که یهودیان را در ایالت آرکانزاس یا اورگون سکنا دهند.<sup>۸۶</sup>

<sup>82</sup> Cf. Fromkin, *A Peace To End All Peace*, 297.

<sup>83</sup> Walter Laqueur, *Der Weg zum Staat Israel: Geschichte des Zionismus* (Wien: Europaverlag, 1972), 59.

می‌دادند، خبر از آینده‌ای ناگوار می‌داد. دولت یهودی، کتاب مشهور تئودور هرتزل، روزنامه‌نویس یهودی اتریشی و از طرفداران سرسخت جذب یهودیان در جامعه که حتی پیشنهاد می‌کرد یهودیان از راه تعمیم در کلیسا سریع‌تر با شهروندان دیگر یکسان شوند، در ۱۸۹۶ منتشر و در آن، تأسیس دولتی یهودی برای حل مسئله یهود در فلسطین یا آرژانتین توصیه شد. به نظر او، می‌بایست با تأسیس شرکتی یهودی، مانند شرکت هند شرقی انگلیس، که با معاملات خود در هندوستان مقدمه اشغال آن کشور را فراهم کرد، مقدماتی فراهم ساخت که یکی از این کشورها به مستعمره‌ای یهودی (Jewish Colonization) تبدیل شود.

یک سال بعد از چاپ این کتاب، اولین کنفرانس صهیونیستی و موجد جنبش صهیونیسم در شهر بازل سویس تشکیل یافت. چندی قبل از آن، حاخام بزرگ مونیخ مانع از تشکیل این کنفرانس در مونیخ شده بود. هم او و هم اغلب یهودیان اروپا مخالف تأسیس دولتی یهودی بودند و با صهیونیسم مخالف می‌کردند.<sup>۸۷</sup> در این کنفرانس، صندوق مستعمراتی یهودی (Jewish Colonial Trust) با هدف تبدیل فلسطین به مستعمره‌ای یهودی تشکیل شد.

شعارهای رسمی در آثار هرتزل و دیگر سران و مؤسسات صهیونیستی در این سال‌ها مشتمل بر اصطلاحاتی چون برنامه استعمار فلسطین (colonial project)، برنامه تبدیل فلسطین به مستعمره‌ای یهودی و مستعمره ساختن فلسطین بود که حتی بعد از تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ هم به کار گرفته می‌شدند. با تأسیس صندوق مستعمراتی یهودی، هجرت منظم یهودیان به فلسطین شروع شد. بعد از اولین حمله‌های یهودی‌ستیزی ۱۸۸۱ در روسیه و قبل از تأسیس سازمان صهیونیسم، تعدادی از یهودیان روسیه به شمال فلسطین مهاجرت کرده بودند.

در طول تاریخ، یهودیان دور از خشونت‌های معمول اروپا در سرزمین‌های دارالاسلام زندگی می‌کردند. مسلمانان با آنها با مساوات رفتار نمی‌کردند و در بعضی مراحل محدودیت‌هایی از قبیل نوع لباس و منع سوارشدن بر اسب در مورد ایشان اجرا می‌شد. با این همه، یهودیان، مثل سایر اقلیت‌های مذهبی، حق آزادی عبادت و خودمختاری کامل در شئون مدنی و شرعی را در جوامع خود داشتند و هیچ‌کس نمی‌توانست با زور آنها را به تغییر دین مجبور سازد. از این حیث شاید اوضاع یهودیان ایران از دوران صفویه به بعد استثناء باشد که به دفعات و با اعمال فشار مجبور به قبول

یهودیان اروپا، به‌خصوص در اروپای مرکزی و غربی که قرن‌ها درگیر رنج و عذاب یهودی‌ستیزی مسیحیان اروپا بودند، بعد از انقلاب کبیر فرانسه آزادی‌های زیاد مدنی و اجتماعی به دست آوردند. نهضت روشنگرایی و روشنفکری حسکله (Haskalah) سرانجام به جذب یهودیان در جوامع اروپایی، اما با مذهبی متفاوت، انجامید. بدین معنی که یهودیان خود را آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی یا انگلیسی‌ای می‌دانستند که مذهبشان یهودی بود. هنگامی که در نیمه دوم قرن نوزدهم برای نخستین بار نوآندیشانی یهودی مثل موسی هس (Moses Hess)، ناتان بیرنباوم (Nathan Birnbaum) و هیرش کالیشر (Hirsch Kalischer) فکر تأسیس دولتی یهودی را مطرح کردند، این فکر به هیچ‌وجه مقبول جوامع یهودیان واقع نشد. روشنفکران یهودی آن را در خطر انداختن فرایند جلب و جذب خود در جوامع اروپایی پنداشته و رد کردند. یهودیان متمسک و متدین ارتدکس نیز آن را شدیداً مردود دانستند، زیرا جمع‌آمدن یهودیان در تضاد با باور مذهبی ایشان قرار داشت که بنا بدان، جمع‌شدن یهودیان و تأسیس دولت یهودیان فقط در صورت ظهور مسیا، مسیح موعود یهود، صورت خواهد گرفت.

نقطه عطف ماجرا رشد و توسعه احساسات نژادپرستانه ضد سامی در قرن نوزدهم بود. این فکر و ایده‌تولوژی مدرن، برخلاف یهودی‌ستیزی سنتی، اعتقاد به برتری بیولوژیک نژادهای سفید آریایی بر نژادهای دیگر، به‌خصوص بر نژاد یهودیان سامی، داشت. ماجرای دریفوس در ۱۸۹۴ موج عظیمی از احساسات و تمایلات سامی‌ستیزی در فرانسه پدید آورد و امیل زولا را وادار به نوشتن رساله مشهور خود با نام «من متهمان می‌کنم» کرد. دریفوس افسری فرانسوی و یهودی بود که با اتهام دروغ جاسوسی برای آلمان با ذلت به دادگاه کشانده، محاکمه و به جزایر سشل تبعید شد. تشنج، خشونت و تعصب فرانسویان «روشنفکر» که به خیابان‌ها ریخته و شعارهای رکیک ضد یهودی

<sup>82</sup> Cf. Fromkin, *A Peace To End All Peace*, 297.

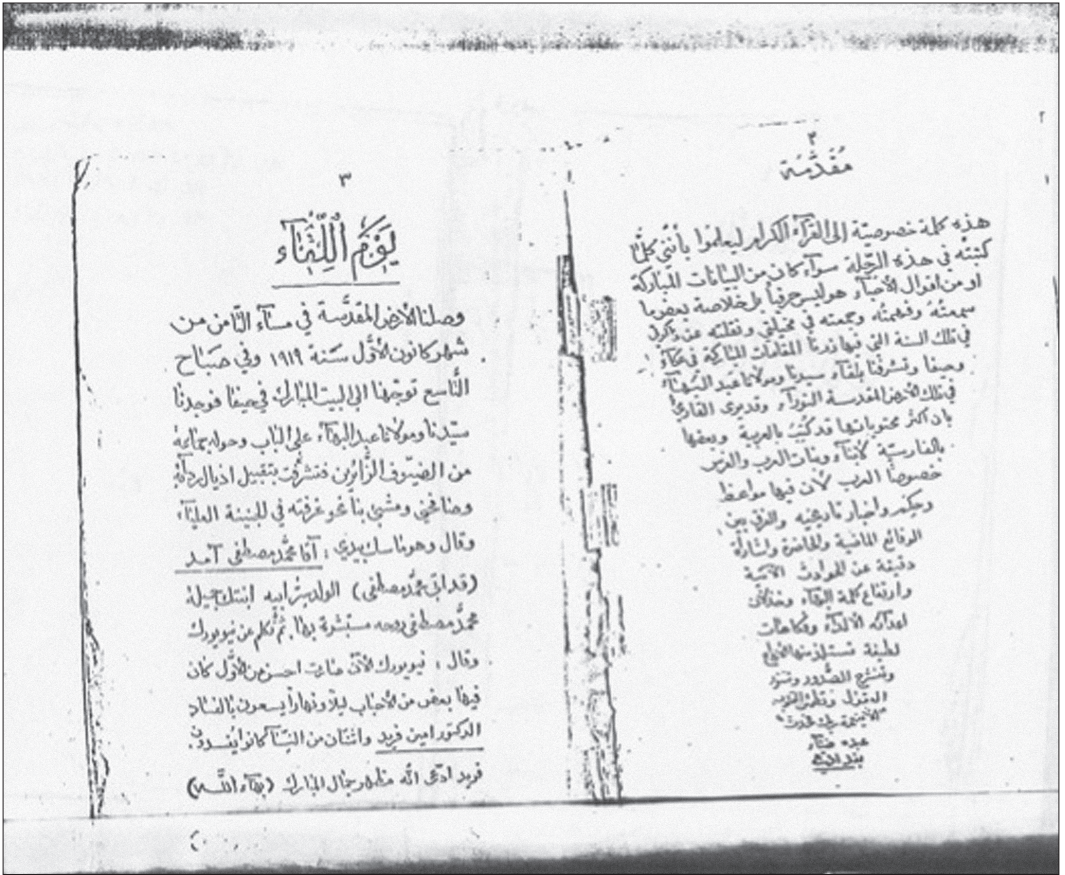
<sup>83</sup> Walter Laqueur, *Der Weg zum Staat Israel: Geschichte des Zionismus* (Wien: Europaverlag, 1972), 59.

<sup>84</sup> Fromkin, *A Peace To End All Peace*, 269.

<sup>85</sup> Friedrich H. Kochwasser, "Das Deutsche Reich und der Bau der Bagdad-Bahn," in Friedrich H. Kochwasser und Hans R. Roemer (Hrsg.), *Araber und Deutsche. Begegnungen in einem Jahrtausend* (Tübingen und Basel: H. Erdmann, 1974), 294-349, quote on 311.

<sup>86</sup> Laqueur, *Der Weg zum Staat Israel*, 61, 86 and 91.

<sup>87</sup> Laqueur, *Der Weg zum Staat Israel*, 120.



مقدمه و نخستین صفحهٔ الرحله البغدادیه، سفرنامهٔ دکتر ضیاء بغدادی (۱۹۱۹-۱۹۲۰) به فلسطین.

این امر نشان‌دهندهٔ تسامح کامل اسلام در آن دوران در مواجهه با سایر مذاهب و اقوام است. بی‌سبب نیست که لئون پلیاکوف، یکی از ارزنده‌ترین مورخان تاریخ یهودی‌ستیزی جلد سوم کتاب خود را تسامح دینی و اجتماعی در لوای اسلام نامیده است.<sup>۸۸</sup>

یهودیان فلسطین نیز عموماً با همسایه‌های خود روابط اجتماعی مهربانانه‌ای داشتند و با آنها رفت‌وآمد و در اعیاد یکدیگر شرکت می‌کردند. شاید لازم به یادآوری باشد که بعد از قرن‌ها که یهودیان به دست رومیان از بیت‌المقدس بیرون رانده شدند (۷۰م) و حتی در ایام سلطنت بیزانس از حق زندگی در بیت‌المقدس محروم مانده بودند، این مسلمانان بودند که بعد از فتح بیت‌المقدس امکان زندگی در بیت‌المقدس را برای یهودیان فراهم کردند.<sup>۸۹</sup>

در فلسطین نیز، مثل سایر سرزمین‌های دارالاسلام، یهودیان هیچ‌گاه «مشکل» دانسته نمی‌شدند. مسئلهٔ یهود که قرن‌ها در اروپا محل بحث بود و هر تزل

اسلام شدند. یهودیان در دوران خلفای متعدد اسلام پیش از همه چیز دارای حق زندگی در امن و امان بودند. تعدی بر علیه جوامع یهودیان، کشتن و زجر دادن آنها و آتش‌زدن معابدشان، به قسمی که در اروپا معمول بود، در تاریخ اسلام دیده نشده است. سرزمین‌های دارالاسلام پناهگاهی برای یهودیان اروپا در طول تاریخ بود و این امر فقط منحصر به بعد از فروپاشی سلطنت اسلام در اسپانیا و تسخیر آخرین پایگاه اسلام، یعنی غرناطهٔ اندلس در ۱۴۹۲ نیست. بعد از تسخیر غرناطه همهٔ مسلمانان و یهودیان از وطنشان رانده شدند و اغلب یهودیان همراه با مسلمانان به شمال افریقا و کشورهای مغرب پناهنده شدند تا از حمایت اسلام بهره‌برند. بارها و بارها سلاطین آل عثمان از یهودیان ستم‌دیدهٔ اروپا دعوت کردند تا در امن و امان عثمانی زندگی کنند. آنها نیز دعوت را قبول کرده، جوامعی پویا و پر جنب‌وجوش در سارایوو، سالونیک، ازمیر و قسطنطنیه ایجاد کردند که مانند جوامع قدیمی یهودیان دمشق، قاهره، بغداد، مغرب و ایران بود که در آنها، یهودیان قرن‌ها در صلح و صفا در کنار مسلمانان زندگی کرده بودند.

حل آن را در کتاب خود تأسیس دولت یهود دانست، هیچ‌گاه و به هیچ‌وجه در فلسطین مطرح نشده بود. این که اکثریت سکنه بیت‌المقدس در نیمه دوم قرن نوزدهم یهودی بودند برای هیچ‌کس مسئله نبود. یهودیان بی‌کمترین ممانعتی دائم به بیت‌المقدس می‌آمدند. بعضی برای زیارت، بعضی برای ماندن و برخی هم بازمی‌گشتند. بعضی از پیران می‌آمدند که آنجا از دنیا روند و در خاک بیت‌المقدس دفن شوند. بسیاری از مسلمانان نیز از اطراف دنیا به همین قصد به بیت‌المقدس می‌آمدند. با این همه، هجرت یهودیان بعد از ۱۸۸۱، و مخصوصاً بعد از ۱۸۹۷ و تأسیس سازمان جهانی صهیونیستی، با مهاجرت‌های سابق فرق داشت. این بار اهداف مهاجرت سیاسی بودند. مهاجران یهودی اکنون با هدف تأسیس دولت یهودی و اخراج ساکنان اصلی فلسطین می‌آمدند. همان‌گونه که در اروپا جوامع یهودیان اروپایی فکر تأسیس دولت یهودی را کاملاً مردود شمرده بودند، صهیونیست‌ها در فلسطین نیز با نفرت یهودیان عرب مواجه شدند. یهودیان فلسطین هر نوع همکاری با این‌گونه 'بی‌دینان غربی' را رد می‌کردند.<sup>۹۰</sup> صهیونیسم در فلسطین نیز مانند اروپا در حاشیه بود. در حقیقت، فقط بعد از ۱۹۳۳ و به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان بود که تعداد مهاجران یهود بسیار افزایش یافت.

از بدو تشکیل اولین مستعمرات یهودی در دهه هشتاد قرن نوزدهم، زارعان عرب از زمین‌هایی که نسل بعد از نسل در آنها زراعت کرده بودند بیرون رانده شدند. با توجه به تعداد نسبتاً کم مهاجران یهودی، اعتراضات مردم بیشتر جنبه محلی داشت. اخراج زارعان عرب مقدمه سیاست رسمی سازمان جهانی صهیونیست شد. دو اصل زمین یهودی و کار یهودی بعد از اشغال فلسطین به دست انگلیسی‌ها رسماً به اجرا گذاشته شد. این اصول موجب بیرون‌راندن فلسطینیان از زمین‌هایی شد که سازمان صهیونیست از زمین‌داران بزرگ عرب می‌خرید، و هم آنان را از مزرعه‌ها، مؤسسات و کارخانجات یهودی بیرون راند.<sup>۹۱</sup> در همان زمان که چماق‌داران و اوباش نازی در آلمان با زور و قساوت مانع از خرید از مغازه‌های یهودیان می‌شدند، اعضای سندیکای جدیدالتأسیس کار یهودی، هستادروت، به زنان یهودی‌ای که می‌خواستند از بقال‌های عرب خرید کنند حمله می‌بردند، گوجه‌فرنگی‌ها یا تخم مرغ‌هایی را که خریده بودند له می‌کردند یا آنها را با بنزین آتش می‌زدند.<sup>۹۲</sup> همه این خشونت‌ها مقدمه‌ای برای پاک‌سازی نژادی (ethnic cleansing) و تأسیس دولت اسرائیل در فلسطین به سال ۱۹۴۸ بود.

اسناد رسمی دولت اسرائیل، که پژوهشگران نوین اسرائیلی آنها را به چاپ رسانده‌اند، وسعت فجایع صورت گرفته بر علیه فلسطینیان و کشتار آنان را در آن ایام نشان می‌دهند. قتل عام مردم شهرک دیر یاسین سراغاز و نمونه‌ای از فجایع بی‌حدوحسابی است که اهالی فلسطین با تأسیس دولت اسرائیل بدان مبتلا شدند. در این شهرک حدود ۱۷۰ نفر از مردم قتل عام شدند. اعضای سازمان تروریستی ارگون خانه به خانه به شکار ساکنان این دهکده رفته، آنان را به قتل می‌رساندند. ماهه قبل از اعلان تأسیس دولت اسرائیل (۱۵ می ۱۹۴۸)، در شهر لده که امروزه فرودگاه بین‌المللی تل‌آویو در آن قرار دارد، صدها نفر مردم غیر مسلح دهاتی از پیر و جوان و زن و کودک خردسال را به مسجد شهر رانده و در صحن مسجد تیرباران کردند. در آوریل ۱۹۴۸، شهر حیفا که هنوز در تحت تسلط انگلیسی‌ها بود صحنه قتل عام دیگری قرار گرفت. دستور فرمانده نظامی به شبه‌سربازان یهودی کاملاً روشن و واضح بود: "هر عربی که دیدید بکشید. هر چه که قابل سوختن باشد بسوزانید و درهای همه خانه‌ها را با بمب منفجر سازید."<sup>۹۳</sup>

مردم وحشت‌زده حیفا در بازار مشهور آن شهر، که به حیفا زیبایی شرقی می‌بخشید، جمع شده بودند و می‌خواستند خود را از این کشتار به بندر برسانند و با بلم و کشتی خود را نجات دهند. "مردان عزیزترین دوستان‌شان را و زنان و فرزندان خود را لگدمال می‌کردند. همه بلم‌های بندر سریعاً پر شد. بسیاری هم واژگون و با سرنشینان‌شان غرق شدند."<sup>۹۴</sup>

عملیات نظامی پاک‌سازی خمیرمایه (bi'ur hametz) به اهداف خود رسید. این اصطلاح از مراسم دینی سوکوت یا سایه‌بان گرفته شده بود که در آن، به مناسبت خروج بنی‌اسرائیل به رهبری حضرت موسی از مصر، یهودیان می‌باید خانه‌هایشان را از باقیمانده نان پخته پاک کنند. این بار فلسطینی‌ها باید مثل خرده‌نان باقیمانده پاک‌سازی می‌شدند.

<sup>88</sup> Léon Poliakov, *Geschichte des Antisemitismus*, vol. III: *Religiöse und Soziale Toleranz unter dem Islam* (Worms: Verlag Georg Heintz, 1979).

<sup>89</sup> Karen Armstrong, *Jerusalem, Die Heilige Stadt* (München: Orbis Verlag, 1999), 335 ff.

<sup>90</sup> Laqueur, *Der Weg zum Staat Israel*, 72, 93 & 128.

<sup>91</sup> John Bunzl, *Israel und die Palästinenser: Die Entwicklung eines Gegensatzes* (Wien: Wilhelm Braumüller Universitäts-Verlagsbuchhandlung, 1982), 32ff. & 36ff.

<sup>92</sup> Bunzl, *Israel und die Palästinenser*, 33

<sup>93</sup> Ilan Pappé, *The Ethnic Cleansing of Palestine* (Oxford: Oneworld, 2007), 92-96, quote on 95.

<sup>94</sup> Pappé, *The Ethnic Cleansing of Palestine*, 96.

سوء استفاده از این گونه اصطلاحات با ریشه مذهبی، مثل اصطلاح طهور (طهارت یا ختنه) در عملیات ضد انسانی پاک سازی نژادی در آن ایام فراوان به چشم می خورد.<sup>۹۵</sup>

اغلب ساکنان عرب حيفا از شهر خود رانده و آواره شدند و از ۷۱۲۰۰ تن اهالی عرب حيفا بعد از جنگ فقط ۲۹۰۰ نفر باقی ماندند. ۹۶ درصد ساکنان عکا در آن ایام فلسطینی و ۴ درصد یهودی بودند. از ۱۵۰۰۰ عرب ساکن عکا فقط ۳۵۰۰ نفر باقی ماندند. اغلب اهالی عرب عکا نیز مثل سایر اهالی فلسطین آواره شدند و اراضی شان به دست یهودیان افتاد.<sup>۹۶</sup> نزدیک به ۶۷۰ ده و شهرک فلسطینی با خاک یکسان و محو شدند. روی آن زمین ها پارک ساختند و جنگل کاشتند تا آثارشان هم از یاد برود. امروز جنگلی در اسرائیل نیست که در لابه لای آن باقیمانده دهات، کلیساها و مساجد، مدارس و متاجر فلسطینیان دیده نشود. مورخ اسرائیلی، ایلان پایه، اصطلاحی جدید برای این نوع پاک سازی ها به کار برده است: محو کردن شهرها (urbicide).<sup>۹۷</sup> مسئله آوارگان فلسطین امروز یکی از پیچیده ترین مشکلات جهان است.

در کتب مقدسه یهودیان، مسیحیان و مسلمانان اشارات واضحی به رجعت یهود به فلسطین در آخرالزمان شده است. فکر برگرداندن یهود به فلسطین در قرن نوزدهم و به خصوص نزد بنیادگرایان پروتستان غربی شدت یافت. آنها بر این رأی بودند که به این طریق خواهند توانست رجعت حضرت مسیح را سرعت بخشند. این گونه جنبش های بنیادگرایانه در میان سیاستمداران معروف انگلستان نیز طرفداران بسیار داشت و در اجرای برنامه های استعماری ایشان به کار گرفته می شد.

کنت شافتزبوری در نیمه اول قرن نوزدهم چنین جنبشی را پدید آورد. او بود که وزیر امور خارجه، لرد پالمستون، را تحت تأثیر این گونه عقاید قرار داد و چنان که گفتیم، برنامه تأسیس دولتی یهودی و وابسته به انگلیس را در سر او انداخت؛ دولتی که سد راه ترقی فرانسه و محمدعلی پاشای مصر در خاورمیانه شود و بهانه ای دائم برای دخالت بریتانیا در امور عثمانی فراهم سازد.<sup>۹۸</sup>

بهائیان نیز اعتقاد دارند که رجعت یهود به فلسطین جزئی از نقشه الهی و طلوع عصر جدید است. بهاء الله و عبدالبهاء در مواقع بسیار به این امر اشاره کرده اند. از جمله عبدالبهاء در کتاب مفاوضات می گویند:

و در این دوره رب الجنود کل ملل و امم در ظل این علم وارد خواهند گشت و همچنین [بنی]

اسرائیل پراکنده در جمیع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدس مجتمع نشدند، اما در بدایت دوره جمال مبارک [بهاء الله] این وعد الهی که در جمیع کتب انبیا منصوص است بنای ظهور گذاشته. ملاحظه می نمایم که از اطراف عالم طوایف یهود به ارض مقدس آیند و قرا یا [دهات] و اراضی تملک نموده سکنی کنند و روز به روز در ازدیادند به قسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد.<sup>۹۹</sup>

مسکن البته غیر از کشور یا دولت است که به این مفهوم نیز تا حد اطلاع در هیچ یک از منابع بهائی نیامده است. همچنین، مسکن یا محل سکنا غیر از مصادره خشونت آمیز زمین، قتل و بیرون راندن اهالی و آوارگی و خانه خرابی ایشان است که از آن نیز بالطبع در هیچ یک از منابع سابق الذکر ذکری نیست.

علاوه بر این، عبدالبهاء این مطلب را در ۱۹۰۴ مطرح می کند.<sup>۱۰۰</sup> در آن ایام هنوز امپراطوری عثمانی پا بر جا و تعداد مهاجران یهود بسیار کم بود. روش های خشونت آمیز و خونین در تصرف اراضی فلسطینیان هم جزئی بود. با اشغال فلسطین به دست انگلیسی ها در ۱۹۱۷، این وضع تغییر کرد. با اینکه انگلیسی ها سعی می کردند دست کم در ظاهر، چنان که در وعده بالفور ذکر شده بود، حقوق مدنی و مذهبی فلسطینیان را مراعات کنند، ولی مستعمرات یهودی را آزاد می گذاشتند که در آنها یهودیان سازماندهی نظامی یافته، مسلح شوند. این امر به خصوص بعد از انقلاب کبیر اکتبر در ۱۹۱۷ و زمانی روشن شد که وزیر امور خارجه شوروی، لئو تروتسکی، متن عهدنامه سری سایکس - پیکو مبنی بر تقسیم خاورمیانه را فاش کرد و احساسات ضد انگلیسی در سراسر خاورمیانه اوج گرفت. مردم فلسطین احساس می کردند انگلیس با حيله گری می خواهد به جای استقلال مملکت آنها را به مستعمره ای یهودی تبدیل کند. این احساسات هر بار با رسیدن یهودیان رادیکال اروپایی که در پی تشکیل دولت یهودی خالص بودند بیشتر اوج می گرفت. اعتراضات مردم رو به شدت بود و تظاهرات عموماً منجر به خونریزی و تلفات از هر دو طرف می شد.

<sup>۹۵</sup>Pappe, *The Ethnic Cleansing of Palestine*, 94 & 131.

<sup>۹۶</sup>Bunzl, *Israel und die Palästinenser*, 68.

<sup>۹۷</sup>Pappe, *The Ethnic Cleansing of Palestine*, 91.

<sup>۹۸</sup>Fromkin, *A Peace To End All Peace*, 268 f.

<sup>۹۹</sup>مفاوضات، ۵۱-۵۲.

<sup>۱۰۰</sup>بنگرید به پاورقی ترجمه آلمانی مفاوضات در

Abdu'l-Bahá, *Beantwortete Fragen* (Frankfurt am Main: Bahá'í Verlag, 1977), 73.

در آن زمان، معمولاً همه مردم، از اعراب و یهودیان و اروپاییان، برای بحث و مشورت درباره مسائل گوناگون نزد عبدالبهاء می‌آمدند. در این گفت‌وگوها، حاضران درباره همه چیز، از روحانیات و عرفان گرفته تا مسائل سیاسی مرتبط با سوسیالیسم، ناسیونالیسم و وطن‌پرستی، بحث می‌کردند و جوایز رأی عبدالبهاء می‌شدند. از جمله این مسایل آینده فلسطین و استقلال اعراب بود.<sup>۱۱</sup> زائران، سیاحان و بهائیان ساکن حيفا نیز از ملاقات‌های خویش با عبدالبهاء یادداشت‌هایی برمی‌داشتند یا خاطرات خود را می‌نگاشتند. این خاطرات از منابع مهم تاریخی دیانت بهائی به شمار می‌رود، اما مانند همه اسناد و مدارک تاریخی، ممکن است این یادداشت‌ها و خاطرات نیز اشتباهاتی داشته باشد و باید آنها را با روش‌های علمی و تاریخی بررسی کرد. با چنین روشی است که باید مثلاً تحقیق کرد آیا مطلبی که در چنین خاطرات و یادداشت‌هایی آمده است با مطلب مشابه و مضمونی همانند که در جای دیگر هم خوانی دارد یا با آنها در تناقض است؟ در واقع، در خصوص موضوع بحث باید دید آیا آراء و نظرات عبدالبهاء در این خاطرات در توافق با آرای او در مراجع دیگر، مثل خطابات و مکاتیب و الواح است یا نه. حتی گاه که تطابقی هم نباشد، باز هم روش‌های دیگری در اختیار محقق است که صحت یا عدم صحت آن نظر را بررسی کند. برای بررسی ما، خواهیم دید که شق دوم لزومی ندارد.

## ۹. آراء و نظرات عبدالبهاء درباره مهاجرت یهود به فلسطین

در حالی که عبدالبهاء به صورت عمومی با حرارت بسیار درباره رجعت یهود به فلسطین بر طبق وعده‌های کتب الهیه صحبت می‌کرد، شواهد فراوانی در دست است که هم‌زمان با خشونت‌های فزاینده مهاجران یهود بعد از اشغال فلسطین به دست انگلیس، تغییر محسوسی در آرای ایشان حاصل شد. در این زمینه، خاطرات دکتر ضیاء بغدادی اهمیت خاصی دارد.

دکتر ضیاء کوچک‌ترین فرزند محمدمصطفی بغدادی (۱۸۳۸-۱۹۱۰) از نخستین اصحاب بهاء‌الله و یکی از حواریون نوزده‌گانه ایشان بود. او در ۱۸۸۴ در بیروت متولد شد و در ۱۹۳۷ در آگوستای جورجیا فوت کرد. هم اسم کوچک او، ضیاء، و هم اسمی که به آن خوانده

<sup>۱۱</sup> مؤید، خاطرات حبیب، ۸۰.

<sup>۱۲</sup> کامران اقبال، "مروری بر الواح حضرت بهاء‌الله خطاب به محمدمصطفی بغدادی"، در سفینه عرفان ۴ (دارمشتات، ۲۰۰۱)، ۱۹۲-۲۰۲؛ نیز

Kamran Ekbal, "Muhammad Mustafá al-Baghdádí," in *Encyclopaedia Iranica* (forthcoming).

<sup>۱۳</sup> دکتر ضیاء بغدادی، الرحله البغدادیه (کپی نسخه خطی خاندان بغدادی) جلد ۱، ۱۴۵ و ۱۵۸؛ جلد ۲، ۱۸۷.

می‌شد، مسوط (خوشحال)، را بهاء‌الله بدو داده بود. در ایام طفولیت و جوانی دائم نزد عبدالبهاء به حيفا می‌آمد. بعد از تحصیل طب در دانشگاه امریکایی بیروت، در ۱۹۰۹ به شیکاگو سفر کرد و به عنوان یکی از بهائیان فعال و برجسته امریکا شهرت یافت. سردبیر مجله نجم باختر در امریکا بود و هنگام سفر عبدالبهاء به امریکا در بسیاری از مواقع جزو همراهانش. هنگامی که عبدالبهاء سنگ بنای مشرق الاذکار شیکاگو را قرار می‌داد، دکتر ضیاء به نمایندگی از بهائیان عرب تبار در آن مراسم شرکت داشت.

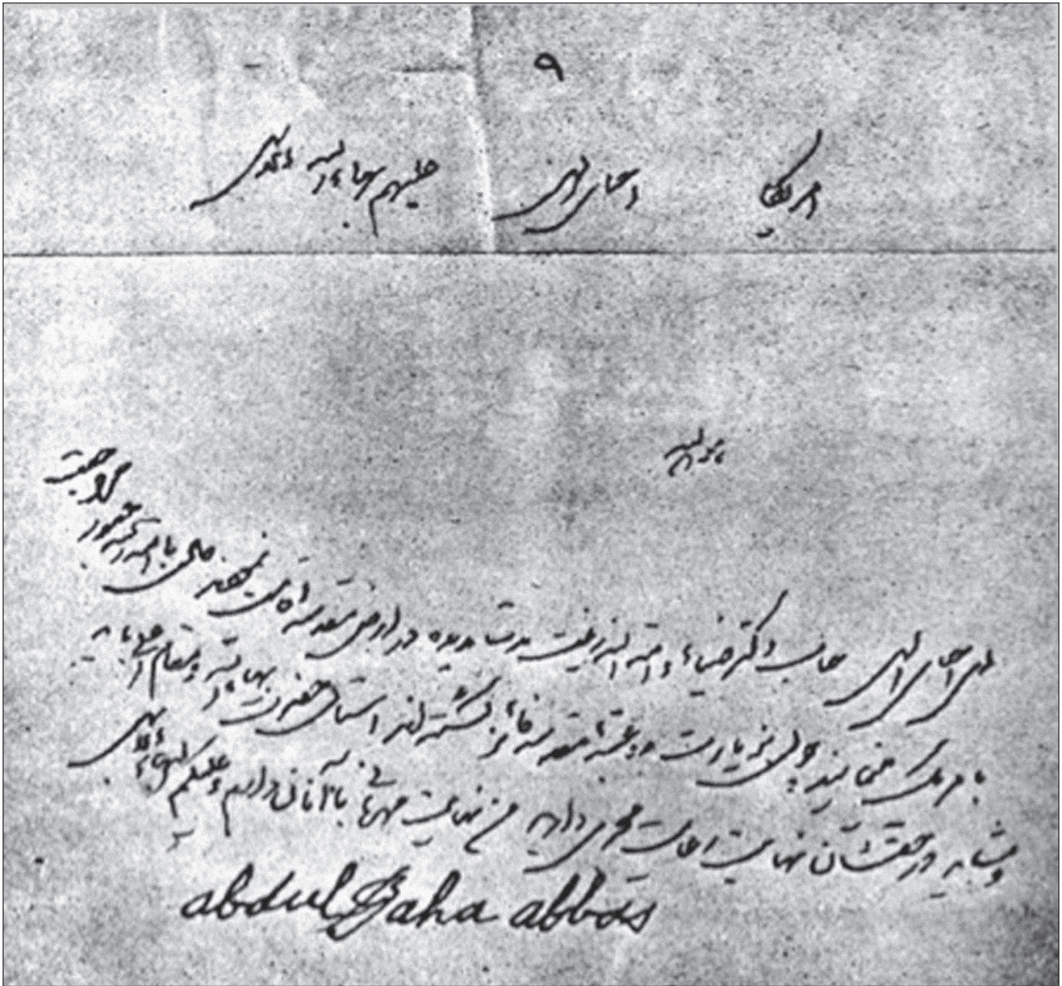
دکتر ضیاء، که به این اسم شهرت پیدا کرده بود، در ۱۹۱۹ همراه خانواده خود به فلسطین مسافرت کرد و از ۸ دسامبر آن سال تا ۲۸ اوت ۱۹۲۰ را نزد عبدالبهاء و برای معالجه او گذراند و حتی بارها اجازه یافت در اتاق خواب او بخوابد.<sup>۱۲</sup> دکتر ضیاء بغدادی در مجالسی که روزانه، گاه با بهائیان و مردمان عادی و گاه نیز با صاحب‌منصبان انگلیس یا اعیان عرب، در حضور عبدالبهاء تشکیل می‌شد شرکت داشت. در چنین مجالسی بود که مسائل متعدد، از جمله مسائل سیاسی خاورمیانه، به بحث گذاشته می‌شد. او همچنین از معدود بهائینی بود که در مراسم رسمی اعطای نشان و لقب سر به عبدالبهاء از طرف دولت بریتانیا حضور داشت.

خاطرات چاپ‌نشده دکتر ضیاء بغدادی تحت عنوان الرحله البغدادیه در دو جلد (۲۵۸ و ۲۳۹ صفحه) به شکل روزانه به فارسی و عربی تدوین شده است. این خاطرات اهمیت بسزایی در فهم بهتر نظرگاه‌ها و آرای عبدالبهاء و به‌خصوص درباره اوضاع سیاسی خاورمیانه دارد. بیانات عبدالبهاء عموماً به‌صورت مستقیم نقل شده و قبل از نقل قول با گذاشتن دو نقطه اقتباس (: ) مشخص شده‌اند. بخشی از این بیانات درباره رجعت یهود به فلسطین است که در آن ایام رو به ازدیاد رفته بود.

عبدالبهاء در موقعیت‌های متعدد بر این امر تأکید می‌کنند که یهودیان بر طبق نبوت حزقیل و دیگر پیغمبران به فلسطین خواهند آمد.<sup>۱۳</sup> همچنین، تغییرات آرای ایشان نیز مستقیم یا غیر مستقیم در خاطرات بغدادی تدوین شده است. بر سبیل مثال در ۱۹ جولای ۱۹۲۰ و تحت عنوان "آمدن یهود" نوشته شده است:

فرمودند: الحمدلله که ما با همه اهل عالم صلحیم. با هیچ کس نزاع و جدال نداریم. اگر یهود بیایند به ارض مقدسه یا نیایند اهمیت ندارد. جاهل مسائل غیر مهم را مهم می‌داند و امور مهم [را]





دستخط عبدالبهاء با امضای ایشان دربارهٔ مسافرت دکتر ضیاء به فلسطین.

که در طبریّه بودم، سربازان [یهود] را دیدم که روزانه به تمرینات نظامی مشغول بودند. به منصور پاشا گفتم که این گونه تمرینات در آینده مشکلی به بار خواهد آورد. او گفت: اینها اهمیتی ندارد. لیکن امروز منصور پاشا می گوید: ای آقا، تو چیزهایی می دانستی که ما نمی دانستیم. جمال مبارک [بهاءالله] وعده داده است که بهود به ارض اقدس [فلسطین] خواهند برگشت و این وعده ۵۰ سال پیش صدور یافت.<sup>۱۰</sup>

در این بیانات عبدالبهاء چند نکته قابل بحث است. اول تظاهرات عید پاک ۱۹۲۰ که در بالا به آن اشاره شد. در اوائل سال ۱۹۲۰، سازمان اطلاعات نیروی

غیر مهم می شمارد. چیزی که باید واقع بشود می شود. آفتاب باید غروب شود، نمی شود که نشود. این ابر باید ببارد و متلاشی شود.<sup>۱۱</sup>

شاید این عبارت که "بیایند یا نیایند اهمیت ندارد" اشاره به چنین تغییری در نظرگاه عبدالبهاء باشد. مضمون بیانات دیگرشان این امر را روشن تر می کند. اشاراتی به تغییر آرای عبدالبهاء در گزارش تظاهرات ضد یهود در عکا به عربی آمده است که ترجمهٔ آن عبارت است از:

روز دهم مارس [۱۹۲۰] تظاهراتی در عکا بر ضد یهود وقوع یافت. مولی فرمودند: به یهود اینجا نمی شود اطمینان داشت. عاقل از [چنین] اشاره ای باید بفهمد. بر اهالی [عرب] لازم بود از ابتدا خود را آمادهٔ این مشکل می کردند. هنگامی

<sup>۱۰</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۲، ۱۸۷.

<sup>۱۱</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۱، ۱۵۸.

دریایی انگلیس گزارش می‌دهد که احساس ناکامی و خشم نزد دهقانان عرب شدت یافته است: "آنها [ما را] متهم می‌سازند که مستعمره‌نشینان یهود از سوی سازمان‌های انگلیس [در فلسطین] و منابع خارجی امتیازات و کمک‌های مالی ویژه‌ای دریافت می‌کنند که از دیگران دریغ می‌شود. آنها می‌گویند که به سبب این امتیازات قدرت رقابت با دیگران [یهودیان] از ایشان گرفته می‌شود و آخرین رمق از هستی‌شان بدر می‌رود."<sup>۱۰۶</sup>

روز ۲۷ فوریه ۱۹۲۰، تظاهرات بزرگی از طرف فلسطینیان در بیت‌المقدس صورت گرفت و مجدداً در ۸ مارس با هیجان بیشتری در زمینهٔ به‌تخت‌نشستن امیرفیصل در دمشق با عنوان پادشاه سوریه و فلسطین تکرار شد. پرتاب سنگ از دو سو چند نفر یهودی را زخمی کرد. به دو مستعمرهٔ یهودی مظلوم و تل‌حی از طرف فلسطینیان مسلحی که احتمالاً از سوریه حرکت کرده بودند نیز حمله شد. یکی از افسران نامدار صهیونیست، کاپیتان جوزف ترامپلدور، که با ولادیمیر جابوتنسکی (Vladimir Jabotinsky) از مؤسسان هاگانا بود، در این حمله کشته شد. هاگانا سازمان شبه‌نظامیان رسمی سازمان صهیونیست فلسطین بود که بعد از تشکیل دولت اسرائیل به ارتش آن کشور تبدیل شد. جابوتنسکی همچنین مؤسس جناح دست راست و فاشیستی رویزیونیست‌های صهیونیست (Revisionist Zionists) بود که داوید بن گوریون، رهبر مشهور صهیونیست و اولین نخست‌وزیر اسرائیل، او را "ولادیمیر هیتلر" خطاب می‌کرد. جابوتنسکی و جنبش رویزیونیست‌ها از مریدان سرسخت موسولینی بودند که همواره از جابوتنسکی به عنوان رهبر فاشیست یهودیان نام می‌برد و از او قدردارانی می‌کرد.<sup>۱۰۷</sup> جالب توجه است که در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم، گروه‌های متعدد صهیونیستی آشکارا طرفدار هیتلر بودند.<sup>۱۰۸</sup>

جبهه‌بندی بین اهالی عرب و مهاجران یهود اروپایی در این مرحله شدت یافت و احساسات ضد صهیونیستی و ضد استعماری در معنای ضد انگلیسی نیز به اوج خود رسید. این وضع بحرانی که هر لحظه خطر انفجار آن می‌رفت در گزارش دقیق یک کمیسیون تحقیق انگلیسی با نام کمیسیون پالین این گونه توصیف شده است: "همهٔ مردمان اینجا، از عرب [یعنی مسلمان] و مسیحی، به مرحلهٔ دشمنی آشکارا و فعال رسیده‌اند که هم‌زمان هم ضد صهیونیسم و هم ضد انگلیس‌اند. این گونه احساسات ناشی از پشیمانی ایشان از اشتباهاتشان [یعنی اعتماد به قولنامه‌های انگلیس به خصوص در زمینهٔ حق استقلالشان] و

بیمشان از آیندهٔ نامعلومشان و همچنین در نتیجهٔ تبلیغات ضد انگلیسی و ضد صهیونیستی افرادی است که آزادانه در میان آنها فعالیت می‌کنند."<sup>۱۰۹</sup>

هفتهٔ عید پاک در آن ایام به مرحلهٔ متشنجی تبدیل شده بود. اعیاد مسیحیان (عید پاک) و یهودیان (فصح) و مسلمانان (زیارت مقام نبی موسی در نزدیکی بیت‌المقدس) می‌بایست هم‌زمان اجرا می‌شد و احساسات در این گونه مواقع به اوج خود می‌رسید. با آنکه حکومت انگلیس تظاهرات را در فلسطین منع کرده بود، تعداد بی‌شماری از فلسطینیان به بیت‌المقدس آمدند. سران میلیون عرب در حالی که مردم عکس‌های امیرفیصل را بلند کرده بودند نطق‌های آتشین کردند. ناگاه در نزدیکی دروازهٔ یافا کسی بمبی در میان مردم انداخت و مردم خشمگین شروع به پرتاب سنگ کردند. مغازه‌های یهودیان در معرض غارت قرار گرفت و چندین تن از یهودیان کتک خوردند. ناگهان یهودیان مسلح به طرف تظاهرکنندگان تیراندازی کردند و در فاصلهٔ روزهای چهارم تا دهم آوریل ۹ نفر کشته و ۲۴۲ نفر به صورت سطحی زخمی شدند. از یهودیان پنج نفر کشته و حدود ۲۰۰ نفر، غالباً با کارد، چماق یا سنگ زخمی شدند. از اعراب ۴ نفر کشته و ۲۴ نفر زخمی شدند که همگی به ضرب گلوله بود.

انگلیسی‌ها دادگاهی تشکیل دادند که در آن به این حقیقت اشاره شد که مجموعه‌های شبه-نظامی یهودیان، که جابوتنسکی آنها را با عنوان مجموعه‌های دفاع و بی‌اطلاع دولت سازمان‌دهی کرده بود، "به‌صورت علنی در پشت مدرسهٔ لمل، بالای تپه سکوپس، در بیت‌المقدس تمرینات نظامی اجرا می‌کرد" و مسئول تیراندازی به جمعیت تظاهرکنندگان بوده‌اند. گزارش دادگاه نشان‌دهندهٔ محیط پراشتهاپ آن زمان است. "امروز مردم محلی [یعنی عرب‌های فلسطین] رو‌درروی انگلیسی‌ها قرار گرفته‌اند. مردمی که کاملاً دستخوش ناامیدی و سرخوردگی‌اند و با احساس بی‌عدالتی در حقشان

<sup>106</sup>Cf. A. W. Kayyali, *Palestine, A Modern History* (London: Croom Helm, Ltd., 1978), 74.

<sup>107</sup>Lenni Brenner, *Zionism in the Age of Dictators: A reappraisal* (London and Canberra: Croom Helm Ltd., 1983), 117.

<sup>108</sup>Laqueur, *Der Weg zum Staat Israel*, 381, 383.

<sup>109</sup>"The Palin Commission Report." cf. Kayyali, *Palestine, A Modern History*, 75.

به سبب اینکه (انگلیسی‌ها) قول‌های خود را زیر پا گذاشته‌اند امیدهای خویش را از بین رفته می‌دانند و با وحشت به آینده می‌نگرند؛ تا آنجا که ۹۰ درصد آنها با تلخکامی شدید به دشمنان انگلیس تبدیل شده‌اند.<sup>۱۱۰</sup>

همین احساس بی‌عدالتی که ۹۰ درصد مردمان فلسطین را در این سال ناامید و سرخورده کرده بود، و گزارش دادگاه انگلیس به روشنی به آن اشاره دارد، شاید یکی از علل اساسی تغییر دیدگاه‌های عبدالبهاء باشد. تشنج شدید سیاسی که در آن ایام بر سرزمین فلسطین حکم فرما بود به خوبی در بیانات ایشان منعکس است: ناکامی فلسطینیان به علت آنچه خدعه و حيله‌گری انگلیس تلقی می‌کردند، ناکامی در برخورداری از ضمانت‌هایی که انگلیس برای استقلال به اعراب داده و آنها را وادار به قیام بر علیه عثمانی کرده بود، ناکامی به سبب دیدن تشکیل قشون یهودی و تمرینات نظامی یهودیان تحت حمایت انگلیسی‌ها که عبدالبهاء خود شاهد آن بود و تظاهرات اعتراض‌آمیز خونینی که در سراسر فلسطین رشد و نمو می‌کرد. بیانات سابق‌الذکر عبدالبهاء شامل نکات دیگری نیز هست:

۱. عبدالبهاء در احساس ناکامی از رفتار یهودیان با مردم فلسطین هم‌دردی داشتند. یهودیانی که در طول تاریخ با مهربانی و مهمان‌نوازی کنار مسلمانان و مسیحیان زندگی کرده بودند، اینک با تشکیل گروه‌های نظامی و شبه‌نظامی همان فلسطینیان را با خشونت از خانه و کاشانه می‌رانند. می‌فرمایند: «الیهود هنا لایمکن الاطمأنان منهم (به یهودیان اینجا نمی‌شود اطمینان داشت.)» و آنگاه اشاره می‌فرمایند که عاقل از این اشاره مقصود را باید بفهمد: «العاقل یفهم بالاشاره.»

۲. در حقیقت، احساسات عبدالبهاء فراتر از ناکامی بود. به عقیده ایشان، فلسطینیان می‌بایست از ابتدا این مشکل را پیش‌بینی کرده و خود را آماده می‌کردند: «کان ینبغی علی الاهالی ان یتدارکوا هذا المشکل من الاول.» یهودیان و روش‌های خشونت‌آمیز آنها برای ایشان نیز اکنون تبدیل به «اشکال» شده بود.

۳. هنگامی که عبدالبهاء به چشم خود تمرینات نظامی یهودیان را در طبریه دیدند بی‌تفاوت باقی نماندند و آن واقعه را نادیده نگرفتند و به منصور پاشا، که شاید یکی از اعیان طبریه بود، هشدار دادند که این‌گونه تمرینات در آینده بحران‌زا خواهند بود و مشکل به بار خواهند آورد: «هذه التمرینات سیکون لها شأن فی المستقبل.»

جالب توجه است که ایشان به یکی از اعیان فلسطین و نه یکی از مسئولان انگلیس هشدار دادند. در آن هنگام، قسمت اعظم اعیان و پاشاهای عرب که زمینداران بزرگ و تجار ثروتمند و به اصطلاح طبقه بورژوازی را تشکیل می‌دادند، از کنار این تحولات با بی‌قیدی و لابلالی‌گری می‌گذشتند. هنوز به قول و قرارهای دوستان انگلیسی -

شان اعتماد داشتند و معتقد بودند انگلیسی‌ها اجازه نخواهند داد زمین‌هایشان از دستشان برود. پاسخ منصور پاشا به عبدالبهاء گواه این امر است: «قال لا. لیس لها اهمیه.» (گفت نه، نترسید. این‌گونه مسائل اهمیت ندارد.) برعکس، صاحبان املاک وسیع که بیشتر آنها را ثروتمندان لبنان و سوریه تشکیل می‌دادند در بسیاری موارد زمین‌هایشان را به قیمت‌های گزافی می‌فروختند که بودجه آن را «صندوق مستعمراتی فلسطین» تأمین می‌کرد.

۴. با همه این احوال، تأکید بر بازگشت یهود پر اساس نصوص ربانیه در بیانات عبدالبهاء دایماً دیده می‌شود. گویی فرموده‌اند که آنها حقیقتاً برخواهند گشت، لیکن نه به این صورت. ترس و بیم روزافزون فلسطینیان از آینده نامعلوم و خشم آنها از روش‌های خشونت‌آمیز مهاجران یهود در خاطرات دکتر ضیاء نیز ثبت شده است. زیر عنوان «ارض اقدس مال کیست؟ آینده یهود» می‌نویسد:

مولی فرمودند: برای دیدار معاون حاکم انگلیس که حال او خوب نبود رفتیم. نزد او جماعتی از مسیحیان بودند و درباره مسئله یهود صحبت می‌کردند. می‌گفتند که آنها [یعنی یهودی‌ها] می‌خواهند حکومت ارض اقدس [فلسطین] را به دست بگیرند و تجارت و صناعت و زراعت را از دستمان بدر بیاورند. ما در این شهر حیفا تعدادمان هشت هزار نفر مسیحی و همان عدد نیز از مسلمین و یهود است. آنها می‌خواهند ما را از زمین‌هایمان بیرون رانند. آیا جایز است که شانزده هزار نفر از اهالی این شهر آواره و بی‌خانمان و به هجرت مجبور شوند؟ علاوه بر این، یهودیان کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان و غیره نیز تصمیم به هجرت از کشورهایشان گرفته‌اند و نیت‌شان آن است که کشورمان را از دستمان درآورند. آیا جایز است؟ معلوم است که این امر موجب خون‌ریزی

<sup>110</sup> «... that the British were] faced with a native population thoroughly exasperated by a sense of injustice and disappointed hopes, panic stricken as to their future and as to ninety per cent of their numbers in consequence bitterly hostile to the British Administration.» cf. in Kayyali, *Palestine, A Modern History*, 77.

و خطرهای عظیمی خواهد شد. آنگاه معاون حاکم گفت: یقین داشته باشید که به هیچ وجه هیچ گونه خطری برای شما وجود ندارد. یهودیان نمی‌توانند ارض اقدس را تحت تصرف خویش درآورند، چون بهائیان امریکا و ایران و همه عالم مانع از آن خواهند شد. بهائیان این سرزمین را بیش از یهودیان و دیگر امم تقدیس کرده و مقدس می‌شمارند، چون این مرکز بهاء و باب اعلی است. تربت بهاء‌الله در عکا است و باب در کرمل. چطور ممکن است که آنها این سرزمین را به دست یهودیان بسپارند؟ حتما خودشان خواهند آمد و همه این زمین‌ها را خواهند خرید و بدین سبب ترس از صهیونیست‌ها ابداً جایز نیست. . .  
عبدالبهاء آنگاه می‌فرماید که این از بی‌عقلی عثمانی‌ها بوده است که بهاء‌الله را از ایران به بغداد و ادرنه و در نتیجه به عکا تبعید کردند. می‌خواستند اساس‌های آئین بهائی را خراب بکنند، لیکن ندانستند که بدین وسیله بهترین خدمت را به او کردند. آنها ارض اقدس را به او دادند و او را آنجا مستقر ساختند، ولی شعور ندارند. یهودیان چاره‌ای جز ایمان به این ظهور ندارند، مفری ندارند.<sup>۱۱۱</sup>

نظرگاه‌های عبدالبهاء در تطابق کامل با متن گزارش کمیسیون پالین و گزارش دادگاه انگلیس است که بدان اشاره شد. هر سه بیان حال رنج و عذاب و گله و ناله‌های تظلم‌جویانه مردمان فلسطین است. آشکار است که عبدالبهاء از جزئیات بدبختی‌های مردم فلسطین آگاه بودند و به گوش خود شکایات آنها را می‌شنیدند، ترس آنها را از بیرون‌رانده شدن از وطن آبا و اجدادی‌شان درک می‌کردند و می‌دیدند چطور اعیان فلسطین هنوز دل به وعده‌های خدعه‌آمیز انگلیسی‌ها می‌بستند که با همه‌نوع حيله کوشش می‌کردند خاطر فلسطینیان را نسبت به اقدامات یهودیان آسوده کنند و تا آنجا پیش می‌رفتند که به دروغ بهائیان را مانع از بیرون راندن آنها از کشورشان قلمداد می‌کردند. بعد از مراسم گرفتن نشان انگلیس در حيفا، سران یهودیان برای تهنیت نزد عبدالبهاء آمدند. او به آنها گفت:

مطمئن باشید من به جماعت مسلمین و مسیحیان گفتم که مثل عربی می‌گوید الخروج قبل الدخول، یعنی چنانچه عاقلی بخواهد وارد به جایی شود، باید در فکر راه خروج از آنجا نیز باشد، چون ممکن است آدم وارد جایی بشود و آنگاه ملاحظه کند که دیگر خروج از آنجا به آسانی امکان‌پذیر نیست. به آنها [عرب‌ها] گفتم: شما که اهل دین هستید می‌دانید که بر طبق نصوص تورات و

کتب مقدسه حزقیال و اشعیا و دانیال یهود حتماً به ارض اقدس برخواهند گشت. و حتی چنانچه شما از اهل دنیا باشید، باز هم یهود نسبت به شما برتری دارند، از حیث علم و تخصص و ثروت و تجارت و سیاست. قدرت‌های بزرگ از اروپا و امریکا به ایشان کمک می‌رسانند. لذا فایده‌ای در مقاومت نیست. پس شما بایست در فکر راه چاره دیگری باشید. گفتند: می‌توانیم داد و فغان کنیم.<sup>۱۱۲</sup>

چند روز پس از آن، عبدالبهاء تذکر دادند که بهاء‌الله سال‌ها پیش در اینجا در حق یهود دعا کرده و از خداوند طلب کرده بودند که ذلت آنها را خاتمه دهد و ایشان را در ارض اقدس جمع بفرماید.<sup>۱۱۳</sup> بدین ترتیب، می‌بینیم آرای عبدالبهاء درباره بازگشت یهود به فلسطین جنبه اساسی و اعتقادی دارد و تغییرناپذیر است. با این همه، خاطرات دکتر ضیاء شامل فقرات مهم دیگری در این زمینه است. دکتر ضیاء می‌نویسد:

مولی فرمودند: یهودیان خواهند آمد به فلسطین، لیکن پشیمان می‌شوند، چون اکنون واردات کم است، زندگی تنگ است اینجا و امور آنان در غرب بهتر است. آنگاه شروع کردند با جمیل افندی جراح بنای مزاح گذاشتن. مولی: نظاهرات امروز چطور بود جمیل؟ جمیل افندی: من از طرف عرب‌ها جزو خطبا بودم. مولی: چه گفتی؟ جمیل افندی: گفتم که ارض اقدس وطن مسیح و مریم عذراست و یهودیان او را به صلیب آویختند. [چند کلمه ناخواناست]. مولی: و اگر یکی‌شان بگوید که مسیح از خود ماست و از خانواده ما و از درون [جامعه] خود ما، لیکن تو مسلمان و خارجی هستی و با او هیچ خویشی یا رابطه نژادی نداری، آن وقت چه می‌گویی؟ جمیل افندی: می‌گویم که شما دشمنان او هستید و او را بر صلیب آویختید. مولی: و اگر به تو گفت که این داستان قبل از دو هزار سال پیش بوده است و ما فرزندان امروزه هیچ ربطی به آنچه در گذشته شده نداریم و علاوه بر آن بعضی اوقات در بین افراد یک خانواده نزاع حاصل می‌شود و غریب کاری به این کار ندارد و ما نیز امروز دشمنی با مسیح نداریم، آن وقت چه می‌گویی؟ جمیل افندی مبهوت و ساکت شد. مولی تعریف کردند: روزی یک شخصی

<sup>۱۱۱</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۲، ۱۳-۱۴.

<sup>۱۱۲</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۲، ۵۳.

<sup>۱۱۳</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۲، ۵۵.

بر علیه عموی من در ایران به دادگاه شکایت و قاضی را به پلو و گوشت [جلوکیاب؟] دعوت کرد. بعد از آن شنیدیم که قاضی گفته است که اگر آن شخص که بر علیه او شکایت شده است مرا به پلو و گوشت دعوت بکند، به نفع او قضاوت می‌کنم. تو نیز، جمیل، چنانچه یهودیان اقدام به تظاهرات بکنند، اگر مایل باشی برو آنجا و نطق بکن و برایشان این آیه قرآن را بخوان: و نرید ان نمئن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین (آیه ۵ سورة ۲۸، القصص). یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و ائی فضلتمک علی العالمین (آیه ۴۷ سورة ۲، البقره). آنگاه به آنها بگو که این دلیلی بس متین است که احتیاجی به شرح و تفسیر ندارد و چنانچه مثل می‌گوید، در هر کشور لباس مردمان آنجا را بپوش، هم نعمتش را و هم سختی‌اش را، و از آنهايي باش که [هم‌زمان] بر روی دو نقاره بازی می‌کنند.<sup>۱۱۴</sup>

در شرح بالا دو مسئله اهمیت دارد. از یک سو عبدالبهاء از روش مهاجرت خشونت‌آمیز یهود به فلسطین ناراضی بوده‌اند، می‌فرمایند که "آنها از آمدن پشیمان خواهند شد." از سوی دیگر، نفوذ تهمت‌های یهودی‌ستیزانه اروپائیان را در بین اعراب با طنز و مثال از قرآن به نقد می‌کشند. این‌گونه یهودی‌ستیزی در اروپا همواره رواج داشته و در قرن نوزدهم با نگرش‌های ضد سامی نیز همراه شده بود. کم‌کم یهودی‌ستیزی از اروپائیان به خاورمیانه سرایت کرد و به علت تشنجات حاصل از حملهٔ صهیونیست‌ها مابین مسلمانان و مسیحیان رواج یافت. ایشان از یهودیان بر علیه این‌گونه تهمت‌های معمول که جنبهٔ عام داشتند دفاع می‌کنند، لیکن بینش انتقادی ایشان نسبت به روش‌های خشونت‌آمیز یهودیان و تمرینات جنگی آنها تغییر نمی‌یابد. یک روز که به همراهی دکتر ضیاء در کوه کرمل قدم می‌زدند، دربارهٔ بعضی یهودیان که در آن ایام در اوضاع نامناسبی زندگی می‌کردند می‌فرمایند:

یهودیان اینجا از زبیل و کثافت خوششان می‌آید. ملاحظه بکن این خانه‌ها و باغ‌ها را. چطور همه خرابه شده‌اند؟ هرگاه تو خانه‌هایی ببینی که خالی، متروک و خرابه‌اند، مثل اینها در اینجا، بدان که اینها در دست یهودیان‌اند. آنها را آباد اجاره می‌کنند و با کثافت‌های خویش به خرابه تبدیل می‌سازند.<sup>۱۱۵</sup>

دکتر ضیاء در ۳ جولای ۱۹۲۰ یادداشت می‌کند که عبدالبهاء فرمودند:

یهودیان به عاقبت‌های امور توجه نمی‌کنند. الآن آنها از برگشت به ارض اقدس خوشنودند، لیکن اگر به آینده نگاه کنند چنین به خود مغرور نخواهند بود. تکبر و غرورشان الآن جز بازیگانه بچگان چیزی دیگر نیست . . . لیکن انبیا به عاقبت امور توجه دارند و به مسائل روزمره اهمیتی قائل نیستند. عاقبت خوب از آن متقین است . . . مظاهر الهی عاقبت [امور] را از نظر دور نمی‌دارند.<sup>۱۱۶</sup>

توقعات عبدالبهاء، به‌خصوص هجرت یهود، بر طبق وعده‌های الهی با توجه به رفتارهای تبعیض‌آمیز صهیونیست‌ها بر علیه فلسطینیان همگی به ناامیدی تبدیل یافتند. طی مصاحبه‌ای با ماریون واینشتاین، روزنامه‌نگاری امریکایی، با عنوان "خواستار همکاری صهیونیست‌ها با سایر مردمان است،" عبدالبهاء می‌گوید:

چنانچه صهیونیست‌ها با سایر ملل و نژادها آمیخته شده و با آنها در وحدت زندگی کنند موفق می‌شوند. اگر جز این کنند با مقاومتی حتمی روبه‌رو خواهند شد . . . صهیونیست‌ها باید صریحاً اعلان کنند که هدفشان اعلامی مقام همگی مردمان اینجا و پیشرفت کشور برای همگی اهالی آن است. این کشور باید پیشرفت کند، چنانکه در وعده‌های انبیا اشعیا، ارمیا و زکریا آمده است. اگر با چنین روحیه‌ای بیایند شکست نخواهند خورد. آنها نباید عمل بر جداسازی یهودیان از سایر فلسطینیان کنند. مدارس و دبیرستان‌ها باید برای همهٔ ملل این سرزمین باز باشند، همچنین شرکت‌های تجاری و الخ. ترکان شکست خوردند چون سعی کردند بر دیگر نژادها حکومت کنند . . . این یگانه وسیلهٔ صلح عمومی است. اینجا و در همه‌جا، وحدت.<sup>۱۱۷</sup>

در این شرح مهم، که اشارهٔ مستقیم به عملکرد صهیونیست‌ها دارد، عبدالبهاء بر این امر تأکید می‌کند که چنانچه صهیونیست‌ها شروط ذکر شده را اجرا نکنند، "با مقاومتی حتمی روبه‌رو خواهند شد." هیچ‌یک از شروط مذکور تا امروز به مرحلهٔ

<sup>۱۱۴</sup> بغدادی، الزحله البغدادیه، جلد ۱، ۱۵۹-۱۶۰.

<sup>۱۱۵</sup> بغدادی، الزحله البغدادیه، جلد ۲، ۹۹.

<sup>۱۱۶</sup> بغدادی، الزحله البغدادیه، جلد ۲، ۱۷۷.

<sup>۱۱۷</sup> از دکتر اسکندر هائی که توجهم را به این مرجع جلب کردند بسیار سپاس‌گزارم:

اجرا درنیا آمده است. نه "با سایر ملل و نژادها آمیخته شده‌اند،" نه "هدفشان اعلامی مقام مردمان" فلسطین بوده و نه "مدارس و شرکت‌هایشان" برای فلسطینیان باز بوده است، بلکه برعکس هشدار عبدالبهاء عملشان دائماً و اساساً مبنی بر "جداسازی یهودیان از فلسطینیان" بوده است. می‌بینیم عبدالبهاء پیش از نود سال پیش دربارهٔ مسایلی گفت‌وگو می‌کردند که مستقیماً به بحرانی مرتبط است که امروز یکی از مشکلات اساسی جهان است.

### ۱۰. نقشه ویران کردن مسجدالاقصی

مسئله بی‌نهایت حساسی که در بیانات عبدالبهاء به آن اشاره شده است، نقشه ویرانی مسجدالاقصی است. امروزه سازمان‌های بنیادگرا و رادیکال یهودی آشکارا نیت خود را مبنی بر ویران ساختن مسجدالاقصی یا جامع عمر در بیت‌المقدس اعلام می‌کنند. هدف آنان این است که به جای آن معبد سلیمان را بازسازی کنند. این بنیادگران متعصب، که دست کمی در تعصب از بنیادگرایان دیانت‌های دیگر ندارند، هر سال سنگ مکعب هبولایی به وزن سیزده تن را، که برای سنگ اساس معبد سلیمان تراشیده شده است، با کامیون‌های سنگین در خیابان‌های بیت‌المقدس نمایش می‌دهند و ماکت معبد سلیمان را که قصد دارند به جای مسجدالاقصی بسازند، آشکارا به نمایش می‌گذارند و خود را آمادهٔ ساعت صفر می‌سازند.<sup>۱۱۸</sup> دولت اسرائیل نیز هیچ‌گونه ممانعتی از این‌گونه نقشه‌ها و تظاهرات به عمل نمی‌آورد. بر همه واضح است که ویرانی سومین حرم مقدس اسلام چه عواقب فاجعه‌باری در جهان به دنبال خواهد داشت.

اولین بار، چند ماه پس از اشغال بخش شرقی بیت‌المقدس در ژوئن ۱۹۶۷، رسانه‌ها به این امر اشاره کردند. در آن هنگام، یک یهودی استرالیایی مسجدالاقصی را آتش زد و قبهٔ مسجد، منبر تاریخی صلاح‌الدین ایوبی و اشیاء نفیس متعدد دیگری دستخوش حریق و نابود شدند. با این همه، نگارنده شاهدی قدیمی‌تر از آنچه در بیانات عبدالبهاء آمده است در هیچ مرجع یا منبع دیگری ندیده است.

بیانات عبدالبهاء در خاطرات دکتر ضیاء شاید قدیمی‌ترین مرجع تاریخی در این زمینه باشد و اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. در ۶ جولای ۱۹۲۰، عبدالبهاء ضمن بیاناتی دربارهٔ بیت‌المقدس و اینکه بسیاری از اماکن مقدسهٔ این شهر در آنجا که پنداشته می‌شود قرار ندارند، می‌فرمایند: "یهودی‌ها می‌خواهند جامع عمر را بگیرند که زیرش هیکل سلیمان بود و بالاش هیکل را بسازند. . . ." در روز بعد می‌فرمایند: ". . . ولی یهودی‌ها اگر در جای خلوتی یک مسلمی به دست گیرند می‌زنندش و فریاد می‌کنند: آخ، امان، مرا کشت این مسلم." (در اصل متن به فارسی آمده است).<sup>۱۱۹</sup> آنگاه عبدالبهاء از یک یهودی روایت می‌کند که با او آشنایی داشتند: "میرزا ابراهیم یهودی ادعای اسلامیت کرد. جمال مبارک از او سؤال فرمودند اگر اسلام‌شدنش از روی حقیقت بود، عرض کرد که: در بازار مسلمانم، در کوچه پشیمانم و در خانه همانم که همانم." (در اصل متن به فارسی آمده است).<sup>۱۲۰</sup>

مسجدالاقصی، که ذکر نقشه ویران کردن آن در فقرهٔ بالا آمد، در آثار بهاء‌الله و عبدالبهاء مقام بسیار والایی دارد و با عنوان قیله‌گاه و مطاف اهل عالم از آن تجلیل و تعظیم شده است. در لوح امپراطور نمسه که در کتاب اقدس نیز ضمیمه شده است، می‌فرمایند که آن را "قبله‌گاه عالم برای ذکر من" مقرر فرموده‌اند: "یا ملک النّمسه کان مطلع نور الاحدیّه فی سجن عکاء اذ قصدت المسجدالاقصی مررت و ما سئلت عنه بعد اذ رفع به کل بیت و فتح کل باب منیف. قد جعلناه مقبل العالم لذکری."<sup>۱۲۱</sup> همچنین نیز در لوح ملکه ویکتوریا می‌فرمایند که مسجدالاقصی از نسیم‌های خداوند ابهای خویش، که اشاره‌ای به ظهور خودشان است، به اهتزاز درآمده است: "قد اهتتر المسجدالاقصی من نسّمات ربّه الابهی."<sup>۱۲۲</sup> در سورهٔ الهیکل نیز با تجلیل فوق‌العاده‌ای آن را مطاف یا جایگاه طواف اهل همهٔ اطراف و اقطار مقرر می‌کنند و تذکر می‌دهند که این شرف نه به خود آن جایگاه، بلکه به مظاهر ظهور خودشان بستگی دارد که مطلع وحی خودشان بوده‌اند. این امر اشاره به انبیای بنی-اسرائیل و حضرت مسیح و رسول اکرم است که ظهور او را، بنا بر اعتقاد خودشان و دیگر بهائیان، پیشگویی کرده بودند. آنگاه یادآور می‌شوند که در این شأن حکمتی نهفته است که فقط خداوند دانا آن را می‌داند:

کذلک انظر فی المسجدالاقصی و الاماکن التي جعلناها مطاف من فی الأطراف و الأقطار لم یکن شرفها منها بل بما تنسب الی مظاهرها الذین

<sup>۱۱۸</sup> www.shamar.org/.../thirteen\_ton\_temple\_corner; www.templemount.org/temppprep.html; www.templemountfaithful.org.

<sup>۱۱۹</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۲، ۱۸۲-۱۸۳.

<sup>۱۲۰</sup> بغدادی، الرحله البغدادیه، جلد ۲، ۱۸۴.

<sup>۱۲۱</sup> کتاب اقدس، بند ۸۵.

<sup>۱۲۲</sup> الواح حضرت بهاء‌الله الی الملوک والرؤساء (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)، نسخهٔ اینترنتی کتابخانهٔ مراجع و آثار بهائی، ۵۹.

جعلناهم مطالع وحيناً بين العباد ان كنتم من العالمين و في كل ذلك لحكمة لا يعلمها الا الله استلوا لبيّن لكم ما اراد انه بكل شيء عليم.<sup>۱۱۳</sup>

عبدالبهاء نیز از مسجدالاقصی در یکی از مکاتیب عربی‌شان تمجید بسیار می‌کند، آن را "بقعه مبارکه نورا و حظیره مقدسه بیضاء" می‌نامد و با اشاره به آیه ۱ سوره الاسراء و آیه‌های ۸-۹ و ۱۳-۱۴ سوره النجم یادآور می‌شوند که خداوند همه سرزمین‌های دورتادور آن را مقدس کرده و در ليله‌الاسراء، حضرت محمد را به آنجا انتقال داده و ورود او بدانجا همان معراج به ملکوت اعلی و افق ابهی است که به لقای خداوند خویش و سماع ندا و اطلاع بر اسرار کلمه علیا و رسیدن به سدره‌المنتهی تا قاب قوسین و حتی کمتر مشرف و وارد به بهشت پناه‌آفرین و فردوس اعلی شد. یادآور می‌شوند اینکه خداوند به او ملکوت زمین و آسمان را نمایان ساخت و همه اینها به مجرد رسیدن او نزد خداوند خویش در همین بقعه مبارکه نورا و همین حظیره مقدسه بیضاء وقوع یافت، چنانکه تمام آن وقایع بی‌نیاز از تفسیر و تأویل در آیه قرآنی به صراحت آمده است و کسی جز معاند جحد اشاره به آن را انکار نمی‌کند:

و فيها المسجد الأقصى الذی بارک الله حوله و الیها أسرى بالجمال المحمدی فی ليله الاسراء لیری من آیات ربه الکبری. و وروده علیها هو العروج الی الملكوت الاعلی و الأفق الابهی فتشرف بلقاء ربه و سمع النداء و اطلع بأسرار الکلمه العلیا و بلغ سدره المنتهی و دنا فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی و دخل الجنه المأوی و الفردوسی الاعلی و أراه الله ملکوت الأرض و السماء، کل ذلك بوفوده علی ربه فی هذه البقعه المبارکه النوراء و هذه الحظیره المقدسه البیضاء، و هذا کله صریح الآیه من غیر تفسیر و تأویل و اشاره لا ینکره إلا کل معاند جحد.<sup>۱۱۴</sup>

این بیان عبدالبهاء علاوه بر تمجید فوق‌العاده‌ای که از مسجدالاقصی به عمل آورده است، برای آن اعتباری حتی مافوق اعتبار آن در اسلام قائل می‌شود. عبارت "البقعه المبارکه" اشاره به بقعه‌ای بر جبل طور است که خداوند در آنجا در شجره‌ای بر حضرت موسی ظهور کرد و به او امر فرمود که دستش را در جیبش گذاشته و سفید، بیضاء، بیرون آورد؛ چنانکه در آیه ۳۰ و ۳۱ سوره القصص قرآن مجید آمده است. عبدالبهاء در اینجا مسجدالاقصی را با همان بقعه

مرتبط ساخته و در حقیقت یکی می‌خواند. اهمیت دیگر این بیان این است که عبدالبهاء ماجرای اسراء و معراج حضرت محمد را تصدیق می‌فرماید، لیکن معراج حضرت رسول را، برخلاف اعتقاد متداول مسلمانان، در خود همان "بقعه مبارکه نورا و حظیره مقدسه بیضاء" می‌داند. به معنی دیگر، صعود یا عروجی در جسم مادی آن حضرت به "آسمان" نمی‌بیند، بلکه برای معراج تفسیری روحانی قائل آورده‌اند. در هر حال واضح است مسجدالاقصی چه مقام والا و چه مرتبه رفیعی در آثار بهائی دارد و تا چه حد کمترین آسیب عمدی به آن برای بهائیان نیز ناگوار خواهد بود.

مقصود از معبد سلیمان در نامه بعدی معبدی است که یهودیان آن را در ایام پادشاهی داریوش و بعد از آنکه کورش کبیر ایشان را از اسارت بابلیان آزاد کرد ساختند و هرودوس آن را قبل از میلاد مسیح بازسازی کرد و امروز به معبد هرودوس یا معبد دوم معروف است. این معبد در سال ۷۰ م به دست تیتوس، سردار رومی، خراب و در دوران حکومت قیصرهای مسیحی بیزانس (امپراطوری روم شرقی) خاکروبه‌دان شد. خلیفه عمر بن الخطاب بلافاصله بعد از فتح بیت‌المقدس در ۶۳۴ م با احترام فوق‌العاده صحن را با عباي خود پاک‌سازی کرد و در آنجا مسجد کوچکی ساخته شد که به نام او به جامع عمر معروف شد و امروز به اشتباه بدان قبه‌الصخره نیز می‌گویند.<sup>۱۱۵</sup> با این همه، باستان‌شناسان تاکنون هیچ اثری از معبد سلیمانی که به اعتقاد یهودیان در آنجا بنا شده بود و نبوخذنصر آن را در ۵۸۷ م ویران کرد پیدا نکرده‌اند.<sup>۱۱۶</sup>

عبدالبهاء خطاب به یکی از بهائیان یهودی تبار ایرانی، که گویا درباره عقیده یهودیان به بازسازی معبد سلیمان در آخرالزمان سؤال کرده بود، توضیح می‌دهند که به نظر ایشان مقصود از آن بازسازی نه از "آب و گل" یا سنگ است، بلکه منظور بازسازی در عالم جان است. می‌فرمایند:

جناب زائر حاجی محمدرضای همدانی علیه بهاء‌الله الابهی هو الله ای زائر ارض مقدس، هزاران هزار اسرائیل به این اقلیم جلیل شتافتند تا بهره و نصیب از فیض حضرت قدیر برند بادیه‌ها پیموندند تا به سرمنزل مقصود رسیدند ولی جز در و دیوار چیزی ندیدند ایامی زیستند و گریستند و ناله و فغان نمودند

کرده و این مطلب را در مقابل همگان به صراحت ابراز می‌کردند. خطاب ایشان درباره بازگشت یهودیان به فلسطین همه طبقات جامعه را در برمی‌گرفت، از سران ملیون عرب و جمیل افندی جراح گرفته، تا سیاستمداران انگلیس و مردمان عادی مسلمان و مسیحی و یهودی. لیکن عبدالبهاء به وضوح بر این امر تأکید می‌کردند که برگشت یهود مشروط به شروطی است، نه آن که خواهی نخواهی تحقق یابد. در لوحی خطاب به میرزاحیب‌الله، یکی دیگر از بهائیان یهودی‌تبار، به تاریخ ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ق/ ۳ دسامبر ۱۹۱۹می‌فرمایند:

جناب زائر میرزاحیب‌الله علیه بهاء الله الابهی هو الله  
ای سلاله حضرت خلیل الحمدلله آنچه در الواح مبارک به [بنی] اسرائیل تبشیر فرموده‌اند و در مکاتیب عبدالبهاء نیز تصریح شده جمیع در حیز تحقق است. بعضی وقوع یافته و بعضی وقوع خواهد یافت. جمال مبارک [بهاءالله] در الواح مقدسه تصریح فرموده‌اند که ایام ذلت اسرائیل گذشت. ظل عنایت شامل گردد و این سلسله روز به روز ترقی خواهد نمود و از خمودت و مذلت هزاران سال خلاصی خواهد یافت ولی مشروط به آنکه به موجب تعالیم الهیه روش و رفتار نمایند، از ظلمات تقلید قدیمه نجات جویند و از کسالت عوائد [عادت‌های] سابقه رهایی یابند و به آنچه روح این عصر و نور این قرن است تشبث نمایند، تعدیل اخلاق کنند و در منافع و روابط عمومی عالم بشر سعی و کوشش نمایند، از تعصبات قدیمه و افکار پوسیده و اغراض ملیه منسلخ گردند و جمیع بشر را اغنام الهی شمردند و خدا را شیان مهربان دانند. امروز روزی است که افکار خصوصیه چه از افراد و چه از ملت سبب نکبت کبری گردد و عاقبت منتهی به خسران مبین شود. آنچه امروز عمومی است الهی است و سبب ترقی افراد عالم انسانی و آنچه خصوصی است زیان محض است و خسران صرف. حال باید اسرائیل از فکر علیل بگذرد و به عزمی صحیح به امور عمومی پردازد. افکار اسرائیل باید در نقطه‌ای استقرار یابد که منافع عمومی است و سعادت جمیع عالم انسانی امروز. توفیق رفیق حزبی است که چون افتاب بر جمیع آفاق پرتو رحمانی افشاند و به کلی از تقیدات شخصی و ملی که منبعث از وسوس شیطانی است منسلخ گردد. این است اساس نجات و فلاح. به جمیع احبای الهی از کلیمی و

و در دریای احزان غریق گشتند نوید شدند و خویش را به آینده نوید دادند. باری دوهزار سال است که چنین می‌رود و نهایت آمل تجدید معبد سلیمان است که پس دیوار ویران او ناله و ندبه می‌نمایند و گریه و نوحه می‌کنند و مویه و زاری می‌نمایند که این دیوار کی پایدار گردد و حال آنکه این سنگ و گل است نه جان و دل باید قدس الاقداس را در جهان جان و دل تأسیس نمود آب و گل چه اهمیتی دارد اندکی دقت نمایند این کون نامتناهی هزاران هزار امثال این بنیان را دیده و جمیع به مرور دهور بی‌نام‌ونشان گشته و لکن قدس الاقداس دل و جان باقی و برقرار در فکر آن باید بود بلی این مواقع محترم است و شایان و سزاوار زیارت و تبرک به آن زیرا این آب و گل آثار آن جان و دل و دلیل بر آن ولی جمیع از آن آیت هدی و موهبت کبری غافل و کل دل بسته به آب و گل‌اند جسم را می‌پرستند و از روح بی‌خبرند، معتکف به زجاج‌اند و منحرف از سراج، از مغز بی‌بهره‌اند پوست را می‌پرستند. اما من نیز آهنگ زیارت آن مواقع مقدسه دارم تا راتحه معطره انبیای بنی اسرائیل را از آن آثار استشمام نمایم و ایامی را به یاد آن بزرگواران گذرانم ولی ملتفت و متوجه آن جان‌های پاکم نه جسم‌های خاک زیرا آن جان‌های پاک از حیز غیب نور می‌افشاندند و این جسم‌های خاک دلالت بر آن جان‌های پاک می‌کنند جمیع احبای بهائیان را از قبل من فردا فردا تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار به جان همه را مشتاق و شکوه از فراق می‌نمایم و علیکم البهاء الابهی ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ ع<sup>۱۷</sup>

## ۱۱. رجعت یهود به شروطی مشروط است

چنانکه دیدیم، عبدالبهاء به‌رغم نارضایتی و رنج خود از مشاهده مسلح شدن یهودیان و تمرینات نظامی آنان و نگرانی از آینده و پایمال شدن حقوق فلسطینیان و اصل عدالت، یعنی شرط اساسی صلح، به وعده‌های الهی در خصوص رجعت یهود در آخرالزمان تأکید

<sup>۱۱۳</sup> "سوره الهیکل." نداء رب الجنود (نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی)، ۱۲.  
<sup>۱۱۴</sup> عبدالبهاء، من مکاتیب، ۴۴.

<sup>125</sup> Armstrong, *Jerusalem: Die Heilige Stadt*, 327-333

<sup>126</sup> "There is no direct archaeological evidence for the existence of Solomon's Temple, and no mentions of it in the surviving contemporary extra-biblical literatur." in [http://en.wikipedia.org/wiki/Solomon's\\_Temple](http://en.wikipedia.org/wiki/Solomon's_Temple) (read 17 August 2012)

<sup>۱۷</sup> عبدالبهاء، مکاتیب، ۳: ۳۶۱.



فرقانی در همدان تحیت مشتاقانه برسان و بگو کلمی و فرقانی این تعبیر ابتر است. امیدم چنان است که این عنوان به کلی فراموش شود و کلمه رحمانی بهائی عنوان هر نفسی گردد تا تفاوت و تباین به کلی زائل شود. جمیع این طوائف مجاز مانند حدید در کوره حقیقت از آتش محبت الله آب گردد و در قالب واحد افراغ شود. اگر چنین کرده شود بهائی گفته شود. این عنوانات متعدده لزوم ندارد عنوان واحد که شاهد حقیقت و آن کلمه بهائی است کفایت است. ای خداوند مهربان، دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو، ثابت بر پیمان‌اند و نابت در این گلستان، مشتعل‌اند و منجذب متضرع‌اند و مبتهل، مستقیم‌اند و مستدیم بر عبودیت تو ای رب کریم. خدایا این جمع مبارک را تاج عزت ابدیه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری کن و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما. توئی بخشنده و دهنده و مهربان و علیک البهاء الابهی.

۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ عبداله‌عباس<sup>۱۲۸</sup>

از مضمون این نامه برمی‌آید که از دیدگاه عبداله‌عباس:

۱. رجعت یهود مشروط به رفتار به موجب تعالیم الهیه و رهایی از تقلید قدیمه و تعدیل اخلاق و سعی در منافع عالم بشر و انسلاخ از تعصبات قدیمه و در درجه اول جمیع بشر را اغنام الهی شمردن است. یادآور شویم که اصطلاح تعدیل، چنانکه اشاره رفت، به عدل و عدالت برمی‌گردد که به گفته عبداله‌عباس شرط صلح است.

۲. هشدار از اینکه ملی‌گرایی و تمسک به افکار پوسیده ملیه سبب "نکت کبری" و خسران مبین شود. طرفه آنکه اصطلاح نکت، النکبه عربی، همان است که فلسطینیان با آن از فاجعه ۱۹۴۸ یاد می‌کنند؛ فاجعه‌ای که بعد از کشتار و قتل عام و خرابی دهات و شهرک‌های فلسطین موجب آوارگی و دربره‌داری این ملت شد و بحرانی پدید آورد که اکنون دنیا را به پرتگاه جنگی اتمی نیز کشانده است.

۳. یهودیان باید از ملیت‌پرستی و ملیت‌گرایی رهایی یابند، زیرا عاقبت آن خسران مبین است.

علاوه بر این سه شرط، عبداله‌عباس از لزوم اعلان ایمان یهودیان به حضرت مسیح و حضرت محمد سخن می‌گویند، که چنانچه بدان عمل نشود، "مذلت

یهودیان تا ابد ادامه خواهد یافت." در خطابه‌ای به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۲ در کنیسه یهودیان واشنگتن، ایشان به حقانیت حضرت مسیح و حضرت محمد تأکید کرده و یادآور می‌شوند که عدم قبول پیام حضرت مسیح علت ویرانی معبد به دست تیتوس شد و آنگاه حاضران را به قبول رسالت‌های حضرت مسیح و حضرت محمد و پیام بهاء‌الله دعوت می‌فرمایند.<sup>۱۲۹</sup>

تعریف می‌کنند که روز بعد در منزل خانم و آقای پارسن، حاخام آن کنیسه و گروهی از حضار از بیانات‌شان مکدر شده و بعدازظهر آن روز به منزلشان آمده و به همراهی ایشان برای گفت‌وگو و قدم‌زدن به حیاط منزل می‌روند. عبداله‌عباس آنگاه از جمع احباء در منزل پارسن خواهش می‌کنند با توجه کامل به متن بیانات‌شان خطاب به آن حاخام گوش فرادهند و برای مباحثه با یهودیان و هدایت‌شان آن را "حفظ یاد بگیرند." عبداله‌عباس در آن مجلس بیانات‌شان را به حاخام و سایر یهودیان مفصلاً بیان می‌کنند، از جمله از مناقب حضرت مسیح و اینکه او بود که حضرت موسی و تورات را تصدیق کرد و موجب شد تورات جزء لایتجزای کتاب مقدس و در قاره‌های دنیا منتشر شود. آنگاه از حاخام می‌پرسند پس چه عیبی دارد که شما نیز دست از دشمنی با آن حضرت برداشته و به حقانیت و عظمت او اقرار کنید. با اشاره به یهودی‌ستیزی‌های سال‌های پیش در روسیه که در "تعصب و بی‌ایمانی" یهودیان ریشه داشت، به حاخام اخطار می‌دهند که نباید خیال کند زجر و آزار یهودیان بدانجا خاتمه یافته است:<sup>۱۳۰</sup>

این مذلت تا ابد ادامه خواهد یافت. روزی خواهد آمد که حتی در اروپا علیه یهودیان قیام خواهند کرد. لیکن اقرار شما که مسیح کلمه‌الله است به این‌گونه مشکلات خاتمه خواهد داد. نصیحت من به شما این است: اگر می‌خواهید نزد ملل دنیا محترم، در حمایت و امان باشید، [اگر می‌خواهید] مسیحیان به بنی‌اسرائیل احساس محبت کرده از شما حمایت بکنند، شما باید حاضر باشید ایمان‌تان را به کلمه‌الله، حضرت مسیح، اعلان کنید. همه حرف همین است و بیش از این دیگر سخنی نیست. . . . اعلان

<sup>۱۲۸</sup> عبداله‌عباس، مکاتیب، جلد ۳، ۳۶۳-۳۶۵. شاید لازم به یادآوری باشد که اصطلاح اسرائیل در اینجا و در سایر آثار بهاء‌الله و عبداله‌عباس اشاره به بنی‌اسرائیل و یهودیان دارد و به کشور کنونی اسرائیل، که در آن ایام اصلاً وجود نداشت، راجع نیست.

<sup>۱۲۹</sup> Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 402-411.

<sup>۱۳۰</sup> "your fanaticism of unbelief."

کنید که کلمه‌الله در او [مسیح] ظاهر شد، آنگاه همه چیز خوب می‌شود.<sup>۱۳۱</sup>

یا در مجالسی که در منزلشان تشکیل می‌شد این گونه مسائل را مطرح و درباره آن بحث می‌کردند. ایشان همچنین با تأکید بر اصل عدم دخالت در مسائل سیاسی و لزوم اطاعت از دولت، توضیح می‌دهند که بر این امر استثنائاتی است و این موضوع در مقابل "ظلم و طغیان" و "حکومت غیر عادلانه" اعتبار خود را از دست می‌دهد.

این بررسی همچنین نشان داد که عبدالبهاء از رشد و نمو احساسات ملی‌گرایی افراطی در اروپا نگران بودند، "هر ملتی می‌گفت وطن، وطن، وطن. من می‌گفتم جانم این چه خبر است؟" ایشان از روش‌های خشونت‌آمیز مهاجران صهیونیستی و تمرینات نظامی آنها نیز سخت نگران بودند و می‌فرمایند "به یهودیان اینجا نمی‌شود اعتماد کرد و به آنها اطمینان داشت،" "خواهند آمد به فلسطین، لیکن پشیمان می‌شوند" و "اگر یهود بیایند به ارض مقدسه یا نیابند اهمیت ندارد." ایشان تحقق وعده‌های الهی را درباره برگشت یهود به فلسطین نیز مشروط به شروطی می‌کنند که هیچ‌کدام هنوز تحقق نیافته‌اند: تعدیل اخلاق، رهایی از افکار پوسیده و شیطانی ملی‌گرایی، رفتار به موجب تعالیم الهیه، عدالت نسبت به همه ملل، مخصوصاً نسبت به ملت فلسطین و سوی آن، تصدیق حقانیت رسالت‌های الهی حضرت مسیح و حضرت محمد والا "این مذلت تا ابد ادامه خواهد یافت."

تقاضای عبدالبهاء از یهودیان که ایمان‌شان را به حضرت مسیح اعلان کنند در تطابق با جریان وسیع‌الانتشار مسیحیت آوردن یهودیان در آن ایام بود که در ذکر فرایند حسکله بدان اشاره رفت. این نکته نیز جالب توجه است که در بیان عبدالبهاء، اشاره‌ای واضح به کشتار و قتل عام یهودیان رفته است که سی سال بعد به دست نازی‌ها و همکاران اروپایی‌شان صورت گرفت. همین مطلب را عبدالبهاء در معبد امانوئل شهر سانفرانسیسکو در ۱۱۲ کتبر ۱۹۱۲ تکرار کردند:

چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دوهزارساله از میان برخیزد، این فسادها زائل شود. آنها می‌گویند موسی کلیم‌الله بود. چه ضرر دارد که موسویان نیز بگویند مسیح روح‌الله بود و محمد رسول‌الله تا دیگر نه نزاعی ماند و نه جدالی، نه حربی، نه قتالی.<sup>۱۳۲</sup>

کلام عبدالبهاء، چنانکه خودشان می‌فرمایند، کاملاً واضح است "و بیش از آن دیگر سخنی نیست:" یا باید یهودیان به حقانیت کلمه‌الله و رسول‌الله اقرار کنند و نزد ملل دنیا مورد احترام و حمایت قرار گیرند یا اینکه "این مذلت تا ابد ادامه خواهد یافت." لیکن در نظر عبدالبهاء عدالت از همه چیز پراهمیت‌تر است. حقوق مساوی برای همه، "عدالت و تساوی حقوق برای تمام ملل،"<sup>۱۳۳</sup> و برای تحقق صلح در خاورمیانه بدون تردید "عدالت و تساوی" ملت فلسطین را نیز در بر می‌گیرد: "جمع بشر را اغنام الهی شمرند."

کوشیدیم در این مقاله نشان دهیم عبدالبهاء شدیداً به بسط نفوذ و سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی استعمار و امپریالیسم در خاورمیانه اعتراض کرده، حملات نظامی آنها و تسخیر ممالک شرق را قاطعانه محکوم ساخته، "نامشروع" و "از ذناب [گرگ] و حشیانه‌تر" می‌خوانند و در مقابل، حق مقاومت بر علیه چنین حملات را مشروع دانسته و آن را حتی وظیفه‌ای انسانی در رد ظلم می‌داند: "و اگر بر ظالمان خونخوار که مانند سیاح درنده هستند قهر و غضب نماید بسیار ممدوح است."

<sup>131</sup>Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 414.

<sup>132</sup>عبدالبهاء، مجموعه خطابات، جلد ۲، ۳۱۶ (۶۱۹).

<sup>133</sup>"Justice and equity toward all nations." Abdu'l-Bahá, *Promulgation*, 390.

نشان دادیم که ایشان هیچ‌گونه ظلم و تعدی را از طرف استعمارگران روا نمی‌داشته و هیچ‌گاه در مقال آن سکوت اختیار نکرده‌اند، بلکه همواره در خطاباتشان